

رسالة الفارقة

چنانکه خوانندگان عزیز اطلاع دارند در شماره گذشته ، متن عربی رساله الفارقة به توسط آقای دکتر محمد جواد مشکور استاد دانشگاه تصحیح و به چاپ رسید . از نظر اینکه استفاده از آن رساله برای کلیه فارسی زبانان امکان پذیر باشد ، متن رساله توسط آقای وحید دامغانی به فارسی ترجمه و اینک به چاپ میرسد .

بسم الله الرحمن الرحيم

برخیزید که نزاع در نزد من شایسته نیست . من میگویم این روایت اشعری که خود پیشوای اهل سنت است برای هر اندیشمندی کفایت می کند و برای هر جوینده ای عبرت ، و دلیل روشن است . برای کسیکه لباس تعصب بپوشیده و جامه انصاف بتن درپوشیده است .

سپس اختلافشان در آن بود که از شرکت در لشکر اسامه خودداری کردند که پیغمبر علیه السلام لعنت فرمود که هر که را از آن تخلف ورزد ، تا اینکه گروهی گفتند ، پیروی (از لشکر اسامه) واجب است و برخی بجواز تخلف عقیده دارند .

میگویم (مؤلف) ابن انجب از مورخین اهل سنت گفته است که دولشکر اسامه بن زید بزرگان صحابه مانند ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه و زبیر بودند و عمر اسامه در آن روز ۱۷ سال بود که بر کتافهای چهره اش تازه موی سیاه روئیده بود و بیان این داستان ما را بس است ، و آن بزرگتر از داستان پیشین است ، که ابوبکر و عمر و دیگران که زیر فرمان اسامه بودند از آن سرپیچی کردند . و کسیکه اسامه بروی سمت فرماندهی و امارت داشته باشد چگونه میتواند بر مردم فرماندهی نماید ؟ پس از آن نیز در باره مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله اختلاف کردند و عمر گفت : هر کس بگوید که محمد بمرد ، یا این شمشیر گردنش خواهم زد !

همچنانکه عیسی با آسمان رفت وی نیز با آسمان بالا برده شد . ابوبکر گفت : که محمد مرده است (و برای اثبات مدعای خود بقرآن استناد جست) و این آیه را تا پایان خواند : **وما محمد الا رسول...** محمد نیست مگر فرستاده... و مردم بگفتگوی باز گشتند ، عمر گفت : **«گویا من این آیه را شنیده بودم»** ! و بنا بر این کسیکه در کشتار مؤمنان این اندازه جرأت و در دین تا این حد جهالت داشته باشد چگونه بر مؤمنان امارت میکند ؟ و این کمراهی ؟ آشکاری است .

سپاس خدای را که نجات دهنده از گمراهیها و رهاننده از نادانیهاست ، و درود وی بر بهترین جانهای پاک و شریفترین آخشبجهای پاکیزه **محمد مصطفی** و خاندانش پیشوایان بزرگوار ،

سپس این رساله است در این موضوع که آیا مخالف حق ، از اهل قبله ، کافر است یا نه ؟ و همچنین متضمن تعداد فرقه های مسلمانست که آنرا **«رسالة الفارقة والملحة الفائقة»** نام گزاری کردم ، و نگهداری از لغزش در گفتار و کردار را از خداوند میخواهم .

میگوئیم پیش از نظر در جستجوی حق و بر ملا ساختن باطل ، ناگزیر باید بفرقه های مخالفان و صاحبان مقالات از ملتهای اسلامی اشاره ای بشود و بر مقاله هر گروه آگهی حاصل گردد ، در این میان خود بخود کفر از ایمان آشکار خواهد شد . بدانکه مسلمانان در هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله يك ملت و بريك عقیده بودند ، جز آنانکه نفاق خویش را پوشیده میداشتند و اظهار هماهنگی و ایمان مینمودند که آن در تحقیق مسلم نیست ، سپس اختلاف در میانشان بوجود آمد .

شیخ ابوالحسن علی بن ابوالحسن آمدی اشعری در کتاب **«ابکار الافکار»** گفته است :

«نخستین اختلافی که در میان مسلمانان بوجود آمد از آنجا بود که پیامبر اکرم علیه السلام در مرض موتش فرمود : کافذی و دواتی بیاورید تا نامه ای برای شما بنویسم که پس از من گمراه نشوید ، در این هنگام عمر پسر خطاب گفت : «این بیماری کارش را تمام ساخته است» و در روایتی است که وی گفت : « پیغمبر هذیان میگوید ! کتاب خدا ما را بس است » بانکه و خروش مردم زیاد شد ، گروهی گفتند سخن درست آنست که عمر میگوید ! و گروهی گفتند سخن حق همانست که پیغمبر علیه السلام میفرماید ، تا بد آنجا که پیغمبر فرمود : از کنار من

سپس درباره جایگاه دفن پیغمبر اختلاف پیدا کردند که آیا بمکه است یا مدینه یا بیت المقدس ؟

پس از آن درباره امامت با اختلاف گراییدند ، تا اینکه انصار گفتند : امیری از ما وامیری هم از شما باشد ، پس از آن درباره میراث پیغمبر و آنچه بجای گذاشته بود از فدک و ادعای فاطمه زهرا علیها السلام - در این که پدرش آنرا بوی بخشیده است - باختلاف پرداختند ، ابوبکر آن میراث بوی برگردانید سپس از قول پیغمبر روایت کردند که آنحضرت فرموده است :

ما گروه پیامبران ارث نمیگذاریم و آنچه از ما باقی بماند صدقه است ، **(و همگان میتوانند از آن استفاده نمایند)**
ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه گفته است که در نزد سید یحیی نقیب بصره خواندم که زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله چون شوهرش ابی العاص بن ربیع که کافر بود و در جنگ بدر (بدست مسلمانان) اسیر شده بود برای آزادیش کردن بندی طلا که متعلق بمادرش خدیجه بود - بعنوان فدیعه نزد رسول خدا فرستاد ، آنحضرت (بیاد خدیجه همسر در گذشته اش افتاد و) دلش بشکست و صدازد : گروه مسلمانان ! آیا اسیر زینب را آزاد نمیسازید که گردن بندش را برایش بفرستید ؟ گفتند : آری ای رسول خدا ! (ابن ابی الحدید) گفته است : پس سید یحیی نقیب بصره گفت : آیا می بینی ! ابوبکر و عمر در این موقع حاضر نبودند ؟ آیا فاطمه زهرا که بزرگ زنان بهشت و سرور زنان دنیاست و بخاطر نزدیکی به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای چنین رعایتی سزاوارتر نبود ؟ و آیا بخاطر حقی که پدرش برگردن آنها داشت نبایستی ویرا در باره محبوبه و نور چشم رعایت نمایند که فرمود همانا این حق را پدرم بمن بخشیده است ؟ ولیکن او را رد کردند و از دادن حقی خوداری کردند و بتحقیق از گفته خدا و پیامبرش سرپیچی نمودند که فرموده :

«انما یرید الله لینهذه عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» جز این نیست که خدا میخواهد پلیدی را از این خاندان ببرد و شمارا پاک و مطهر گرداند ، پس اگر در چیزی ادعا کرده باشد که از وی نیست و متعلق بهمست مسلمانانست و حرامی را حلال دانسته باشد پس چگونه میتواند پاک و مطهر باشد ؟

و اما رسول خدا را نافرمانی کردند آنجا که میفرماید : **«فاطمة بضعة منی یؤذینی ما اذاهها»** فاطمه پاره تن منست ، مرا آزار میرساند هر که ویرا آزار رساند .

و نیز فرموده آنحضرت : **«فاطمة سیدة نساء العالمین و سیدة نساء اهل الجنة»** فاطمه بزرگ زنان جهان و سرور زنان بهشت است . پس کسیکه (بفرموده خدا و پیغمبرش) دارای این صفات باشد چگونه جایز است مدعی چیزی گردد که متعلق باو نیست و بهمست مسلمانان تعلق دارد ؟

در اینجا درس عبرتی است برای آنها که رشته تعصب باطل را از گردن بدور افکنند (و بادیده انصاف بنگردند) با اینکه حضرتش علی و ام ایمن را بعنوان دو گواه اقامه نمود و آن دو به نفع وی گواهی دادند ، و پیغمبر هم (در باره علی علیه السلام) فرموده است :

«علی اقصاکم» علی بهترین داور در میان شماست ، یا اینوصف چگونه علی میتواند بیاطل شهادت دهد و داوری در این قضیه را ندانسته باشد ؟ آیا در این مورد جز طعن بر پیغمبر چیز دیگری هست ؟

و همچنین گفته آنحضرت (صلی الله علیه و آله) در باره ام ایمن که فرموده :

«ام ایمن من اهل الجنة» ام ایمن از بهشتیانست .

بنا بر این چنین کسی چگونه شهادت بیاطل داده است ؟
و نیز خود آنحضرت علیها السلام که خداوند او را معصوم دانسته و از گفتار باطل پاک و منزه شمرده است چگونه توانسته دعوی چیزی کند که از وی نیست و از آن همه مسلمانانست ، و آیا این چیزی جزرد بر قرآن نیست ؟ و در اینصورت باید بگوئیم که او پاک نبوده و پلیدی از وی سترده نشده است !

چنین قضایائی اولین وهله اش برای هر اندیشمندی مایه عبرت است ؛ و چون عمر بن عبدالعزیز دانست که این قضیه بیداد و ستم و کینه توزی و دشمنی با خاندان پیغمبر است آنرا بورثه حضرت زهرا علیها السلام برگرداند ولی پس از مرگ وی دوباره از آنها گرفته شد تا آنکه که مأمون باز با آنان پس داد ، وی فقهای شهرها را گرد آورد و در اینمورد از آنان فتوی خواست ؛ آنان به تباهی و نادارستی گفته ابوبکر فتوی دادند ، مأمون این محضر بنوشت و آنرا بمکه فرستاد تا بهنگام حج در عرفات نزد همگان خوانده شده و فدک بفرزندان حضرت فاطمه زهرا علیها سلام باز گشت ، پس از چندی باز از دست آنان ستانده شد ، و دیگر بار چندتن از خلفای عباسی آنرا بصاحبان آن حق برگرداندند .

دیگر از موارد اختلاف مسلمانان جنگ با اهل بحرین بود که از دادن زکوة با ابوبکر خودداری کرده بودند تا بد آنجا که عمر گفت : چگونه با آنها میجنگی و حال اینکه پیغمبر علیه السلام فرموده است : « من فرمان یافتم که با مردم بجنگم تا بد آنجا که بگویند لا اله الا الله . گفت : آیا لا اله الا الله را نگفته بودند تا خون و مالشان را نگاهدارند ؟ ابوبکر پاسخ داد آیا پیغمبر نفرموده بود الا بحقها ، یعنی حق اسلام را هم ادا کرده باشند ؟

پس برای چه با آنان جنگیده و ایشان را کشته و زنان و کودکانشان را باسیری گرفته باشد ؟ در اینمورد نیز برای صاحبان بصیرت و آنان که تعصب بیجا را از خود بدور کرده اند عبرتی است ، سپس درباره نامزد کردن ابوبکر ، عمر را بخلافت اختلاف کردند و بعد از آن در امر شوری و پس از آن درباره کشته شدن عثمان و سپس در خلافت علی علیه السلام و اختلاف با معاویه و جنگ جمل و صفین و جز اینها اختلاف نموده اند .

سپس در بعضی احکام فرعی مانند کلاله و ارث بردن جد از میت با داشتن برادران و خواهران ، و دیه انگشتان و دیه دندانها و غیر آن احکام ، اختلاف نمودند و پیوسته کارا اختلافشان بالامیکرفت تا آنکه معبد جهنمی ، و غیلان دمشقی ، و یونس اسواری ، پیدا شدند و در قدر مخالفت کردند و از نسبت خیر و شر بخداوند و تقدیر وی منع نمودند .

پیوسته اختلاف با نشعاب منجر میگشت و آراء مختلف میکردید تا اینکه مسلمانان و ارباب مقالات به هفتاد و سه فرقه منقسم گردیدند، و اینهم از معجزات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود :

« یهود به هفتاد و یک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه پراکنده شدند، و بزودی امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده و جدا خواهند شد که همه آنها در آتشند مگر یک فرقه و آن همانست که من و خاندانم بر آن هستیم ».

این فرقه همان شیعه است که برشته دوستی اهل بیت و محبت علی و فرزندان معصومش علیهم السلام چنگ در زده و تا آخرین ائمه دوازده گانه که محمد بن حسن علیه السلام است (جز گروه شاذ و نادری از عوام) از ایشان جدا نشده اند.

گرچه بعضی از شیعه بر آنند که مذهب شیعه نیز بهمین تعداد تفرقه حاصل کرده است، شیعه در واقع مسلمانان حقیقی هستند نه غیر آن، و شیعیان امامیه دلیل آورند که فرقه ناجیه ایشانند و گویند خاندان پیغمبر بمثابه کشتی نوح است که هر کس بدان درآید نجات یابد و هر که از آنان روی گرداند غرقه شود، چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده است: انی تارک فیکم (الثقلین کتاب الله و عترتی فان ما ان تمسکت بهما لن تضلوا من بعدی ابدأ ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض) من دو امانت بزرگ و گران در میان شما میگذارم ..

و شیعیان قائل به تنزیه خداوند و فرشتگان او و عصمت پیغمبران او بطور اطلاق هستند .

ابوالحسن آمدی، در تفصیل این فرقه ها گفته است که فرق عمده اسلام هشت فرقه اند:

- ۱- اهل سنت و جماعت ۲- معتزله ۳- خوارج
- ۴- مرجئه ۵- نجاریه ۶- جبری ۷- مشبهه ۸- فرقه ناجیه که امامیه اند.

و آنقدر برای اثبات آن دلیل و برهان آورده اند که این مقدمه گنجایش آنرا ندارد.

واما معتزله که خویشان را عدلیه مینامند . اما سبب تسمیه ایشان به معتزله اینست که : سرسلسله ایشان و اصل بن عطا از مجلس حسن بصری عزلت و کناره گیری کرد و به تنهایی معتقد باین عقیده شد که مرتکبان گناه کبیره نه مؤمن هستند و نه کافر، و مرتبه ای را میان کفر و ایمان اثبات کرد . و علت نامگذاری آنها به عدلیه اینست که گفتند : خداوند جز صلاح و خیر کاری انجام نمیدهد، و کار زشتی نمیکند، و در واجبی اخلال نمیفرماید، و بوجوب رعایت حکمت در کارهایش قائل شده اند و در تحقیق آن گفتند که خدای تعالی خیر محض است و همه کارهایش یا بیشتر آن خیر است، پس اگر هم شری یافت شود برای غرض خاصی است مانند آفریدن آتش که خوبیهای آن زیاد و بدیهایش اندک است، و وا گذاشتن خوبیهای زیاد بخاطر بدیهای اندک موجب شر بسیار خواهد شد، (معتزله) میگویند : کلام خداوند حادث، و مخلوق از حروف و اصوات است. و او در آخرت هم بدیدگان رؤیت نکردد، و بروی واجب است که از نظر حسن و قبح عقلی در کارهایش حکمت را مراعات فرماید. و

نیز هر گاه بنده فرمانبرداری توبه کند و از دنیا برود بناچار شایسته ثوابست، و اگر با ارتکاب گناهان کبیره از دنیا برود و توبه نکرده باشد سزایش اینست که همیشه در آتش باشد.

میگوئیم این کلامی درست و حقی آشکار است که دلایل عقلیه و براهین نقلیه بر آن اقامه شده است. جز در مورد خلود و همیشگی بودن در آتش که آن حقیقت ندارد، ولی امکان دارد که اگر خداوند بخواهد بعدل خودی را مدتی نه بطور دائم عذاب فرماید و اگر خواهد بفضل خود با وی رفتار نماید و او را عذاب نفرماید.

پس از آن معتزله نیز به بیست فرقه منقسم گردیدند .
۱- **فرقه اول و اصلیه** : پیروان و اصل بن عطاء غزال هستند که قائل شده اند به نفی صفات باری تعالی و بقدر، و نسبت ندادن شر بکارهای خداوند و اثبات منزلی بین دو منزل (که نه کافر و نه مؤمن باشد) و به تخطئه یکی از دو گروه یعنی عثمان و کشفد گانش حکم کردند و او را فاسق دانسته و ستمگر شمردند و جایز دانستند که عثمان نه مؤمن باشد و نه کافر، و نیز جایز دانستند که عثمان همیشه در آتش باشد.

و درباره علی علیه السلام و نبرد کنان با وی در جنگ جمل و صفین همین حکم را کردند و گفتند که علی علیه السلام و طلحه و زبیر و عایشه پس از جنگ جمل اگر به شاخه تره ای هم شهادت میدادند قبول نمیشد، چنانکه شهادت دوتن که یکدیگر را لعنت کنند قبول نمیکردد.

پوشیده نمایند که خطاکار شمرند؛ علی علیه السلام خود خطا کار بلکه کافر است، زیرا باجماع امت، وی امامی عادل بود و کسیکه با او بجنگد و یا بوی جور کند بحکم اجماع به بنی و سرکشی گرائیده است. و نیز خداوند او را پاک و معصوم گردانیده زیرا فرموده است :

« انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس » جز این نیست که خداوند میخواهد پلیدی را از شما (خاندان) ببرد، و در تبخیل و بزرگداشت او در کلام خدا و رسول آنقدر سخن رفته است که از شمار بیرون است، پس تخطئه کننده وی کافر بیدین است و خدا و پیامبرش را رد کرده است .

۲- **فرقه دوم** (از معتزله) **عمرویه** اصحاب عمر و بن عبیده هستند و مذهبشان مانند مذهب و اصلیه است. جز اینکه اینان هر دو گروه را فاسق میدانند، و اینان سخت تر در اشتباه هستند.

۳- **فرقه سوم هذیلیه** : یاران ابی هذیل علاف هستند و از عقاید مذهبی آنانست که مقدورات خداوند از میان میرود و فانی میگردد، و اهل خلد و جاوید (از بهشتیان و دوزخیان) در آرامشی دائم فرو میروند و در حالت خمودی هستند که در این حالت خداوند متعال بر چیزی قادر نیست، و اهل دو خلد (از بهشتیان و دوزخیان) نیز بر کاری قدرت ندارند و خداوند متعال عالم بعلمی است که عین ذات اوست، و دارای قدرتی است که عین ذات اوست، و مرید پاراده یست در غیر محل، و برخی از سخنان خداوند محلی ندارد و آن قول خداوند «کن» (باش) است. و بعضی از آن در محلی است مانند : امر، خبر و استخبار.

۴- **فرقه چهارم** (از معتزله) **نظامیه** یاران ابراهیم بن

سیار نظام هستند ، و از عقاید مذهبی آنانست که خداوند متعال بر کار زشت و بدی قدرت ندارد ، و نیز راجع بانجام کارهایی که در دنیا صلاح بندگانش در آن نیست قادر نباشد ، و نمیتواند بر شکنجه دوزخیان و نعمتهای بهشتیان بیفزاید یا بکاهد .

و معنی اینکه او در باره کارهای خود و کارهای غیر خود مرید است آنست که وی آمر بدها است ، و انسان در حقیقت روح است و بدن آلت و افزار آنست ، و خوراکیها ، بویها ، آوازهها ، رنگها جسمند ، و جوهرها از عرضها تشکیل یافته اند ، و اینکه علم بمعانی جهل ، و کفر بمعانی ایمانست . و اینکه خدای تعالی همه آفریدگانرا یکباره آفریده است ، و آفرینش آدم بر - فرزندان پیشی ندارد ، تقدم و تأخر در پنهانی و پیدایی است . و اینکه قلم قرآن معجزه و کار خارق العاده ای نیست ، بندگان نیز میتوانند مانند آن ، و فصیح تر از آن بیاورند .

و اینکه حدیث متواتر که از شمار هم در گذرد جایز است که دروغ باشد .

و دیگر آنکه **اجماع و قیاس** حجت نیست و نیز قائل به طفره شده اند . و گفتند که امامت جز بطریق « نص » جایز نیست و پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با امامت منصوص فرمود ، جز اینکه عمر ، و امثالش آنرا کتمان نمودند . و هر کس کمتر از حد نصاب زکوة خیانت و رزدیاستم کند فاسق نمیکردد .

۵ - **گروه پنجم اسواریه** : پیروان اسواری هستند که مذهبشان مانند نظامیه است مگر در چیزهایی اندک که با آنان مخالفند .

۶ - **گروه ششم اسکافیه** یاران ابی جعفر اسکافی هستند و مذهبشان اینست که خدای تعالی نمیتواند به عقابله (خردمندان) ستم کند ، او فقط میتواند بکودکان و دیوانگان ستم کند .

۷ - **گروه هفتم جعفریه** : پیروان جعفر بن بشر و جعفر بن حرب میباشند و اینان در عقیده موافق اسکافیه هستند و علاوه بر اعتقاد آنان چنین معتقدند که فاسقان امت از زندیقان و مجوسان بدترند ، و اجماع امت بر حد میکسار اشتباه و خطا میباشد ، و حتی اگر کسی دانه گندمی هم بدزد از ایمان پیرون رفته است .

۸ - **گروه هشتم بشریه** (از معتزله) بشریه پیروان بشر بن معنر هستند ، و از مذهب آنانست که (منظور از) استطاعت ، سلامت بدن و تندرستی اندام و نداشتن آفات و بیماریهاست .

۹ - **گروه نهم مزداریه** (مزداریه) مزدار (مزدار) هستند و از مذهب ایشان است که خداوند نمیتواند دروغ بگوید و ستم کند ، و اگر چنین نماید خداوندی دروغگو و ستمگر است (۱۱) .

و اینکه وقوع يك فعل از دو فاعل بطریق تولد و ایجاد جایز است .

و مردم میتوانند مانند قرآن بیاورند بلکه از حیث قلم میتوانند بهتر از آن بیاورند . و هر کس بر سلطان تلبیس ورزد کافر گردد و وارث نمیبرد و ارثی از او برده نمیشود .

و هر کس بدیدن خداوند وسیله چشم قائل گردد و نیز عقیده داشته باشد که کارهای بندگان آفریده خداست کافر است .

۱۰ - **گروه دهم** (از معتزله) **هشامیه** پیروان هشام - بن عمیره فوطی هستند و مذهبشان اینست که از اطلاق اسم وکیل بر خداوند امتناع دارند و پنداشتند که هر وکیلی را موکلی است و حال آنکه چنین نیست و خلاف نص قرآنست . بلکه وکیل بمعنای حفیظ و نگهدارنده است ، و بهمین معنی است در قرآن (لست علیکم بوکیل) ای است علیکم بحفیظ . و نیز از گفتن اینکه خداوند بین دلهای مؤمنانست خود - داری نموده اند و آن نیز خلاف است .

و نیز گفته اند که امامت در حالت اختلاف منعقد نمیکردد بلکه باید در حال اتفاق صورت پیوندد ، و امامت علی علیه السلام هم چون در حال اختلاف بوده منعقد نگشته است .

و آن خلاف اجماع است زیرا در بیعت علی علیه السلام اجماع کردند و در حال بیعت مخالفتی در آن نکردند و پس از مدتی که از آن گذشت از روی حسد اختلاف ورزیدند .

و اینکه بهشت و دوزخ اکنون موجود نیست و آفریده نشده اند ، و کشتن و محاصره نمودن عثمان را نیز منکر شده اند .

۱۱ - **گروه یازدهم** (از معتزله) **صالحیه** پیروان صالحی هستند و از اعتقادات ایشان جایز دانستن وجود قدرت و دانش و اراده و شوائی و بینائی در مرده است ، بنا بر این عقیده لازم است که مردم با داشتن این صفات مرده باشند و اینکه خداوند سبحان زنده نباشد . و دیگر اینکه رواست که جوهر از اعراض خالی باشد .

۱۲ - **گروه دوازدهم** (از معتزله) **حائطیه** پیروان احمد بن حائط (منسوب) از پیروان نظام هستند و از مذهب آنانست که جهان دو خدا دارد ، یکی قدیم و دیگری پدیده و نو و مسیح کسی است که در روز شمار از مردم باز خواست مینماید و منظور از « **و جبار ربك و الملك صفا صفا** » اوست ، و اوست که « **و آتی فی ظلل من الغمام** » و هموست (در ان الله خلق آدم علی صورته) و هم در آنجا که (**یضع الجبار قدمه فی النار**) و این گروه کفار ، و از مشرکانند .

۱۳ - **گروه سیزدهم حدثیه** پیروان فضل حدثی هستند و مذهبشان همان مذهب حائطیه است با این تفاوت که اینان به تناسخ قائلند ، و هر حیوانی را مکلف میدانند . و کفر این گروه بیشتر است .

۱۴ - **گروه چهاردهم معمریه** پیروان معمر بن عباد سلمی هستند و از عقاید ایشانست که خداوند چیزی جز اجسام نیافریده است . و عرضها را در هر گونه که باشند نهایتی نیست . مردم همه مختارند و مجبور نیستند ، و نه در حال اجبار .

میگویم : این مذهب تمام حکماء و محققین اسلامی است و بر آن دلیلها و برهانها آورده اند .

و خداوند قدیم نیست . زیرا دیرینه بودن حاکی از تقدم زمانی است و وجود باری تعالی را با زمان نسبتی نیست . (و نیز میگویند) که باری تعالی خویشتر را نمی شناسد ، و انسان را کرداری جز اراده نیست . زیرا آنچه در عرضها باشد از کار جسم است و

اینان را لازم آید که انسان نماز گذار و حاجی وزانی نباشد .
و همه اینها کفر است ، زیرا انکار آنچه چیزی است که ضرورت
از دین محمد علیه السلام دانسته شده است .

۱۵ - گروه پانزدهم (از معتزله) تمامه یساران
تمامه بن اشرس هستند و از عقاید ایشانست که افعال متولده رافاعلی
نباشد و معرفت از نظر ، تولید میگردد ، و جهودان و ترسایان و
مجوسان و زندقان در آخرت تبدیل بخاک میگردند و در بهشت و
جهنم در نیایند ، و همچنین چهار پایان و کودکان و هر کسی از کفار
که آفریدگار خودش را شناسد عذرش پذیرفته است ، و همه معارف
ضروری است ، و انسان غیر از اراده کاری ندارد ، و همه چیز حادث
است و پدیده آورنده ای ندارد . و جهان طبعاً از فعل خداوند است .

۱۶ - گروه شانزدهم خیاطیه پیروان ابی عمرو
خیاط هستند و عقاید ایشانست که معدوم را شیء و جوهر و عرض
نامیده اند ، و معنی اینکه خدای تعالی مرید است آنست که وی قادر
است ، و از روی اکراه کاری را نکرده و بزور و جبر کاری
نمیکنند .

و اگر گفته شود وی در کارهای خود مرید است یعنی آفریننده
آنهاست و در کارهای بندگان امر نموده است ،
و معنی اینکه پروردگار سمیع و بصیر (شنوا ، بینا) است اینست
که اودانای به شنیدن آنها و دیدن آنهاست .
و معنی اینکه وی ذات خود و دیگران را می بیند اینست که
وی علم بذات خود و دیگران دارد .

۱۷ - گروه هفدهم جاحظیه : باران عمرو بن بحر
جاحظ میباشد و از مذهب آنهاست که معارف همه اش ضروری
است .

و آشکارا اصل اراده خداوندی را انکار کرده اند .

و اینکه (مرید) اراده کننده را معنائی نیست زیرا در آنچه
انجام میدهد ، سهو و اشتباه نمیکنند .
و اینکه اراده متعلق است بفعل غیر و اراده تمایل نفس است
بسوی آن .

و همچنین قائل بمحال بودن عدم جوهر شده اند .
و اینکه خداوند متعال هیچکس را در دوزخ جاودان نسازد
و در آن داخل نگرداند بلکه آن آتش است که دوزخیان را بخود
میکشاند ، و خیر و شر را بخود بنده نسبت داده اند . و صفات رانفی
نموده اند ، و قرآن پیکری است که جایز باشد گاهی بصورت مردی
و وقتی بشکل حیوانی در آید ، و چیزی از این عقیده تباه تر
نمیباشد .

۱۸ - گروه هیجدهم کعبیه پیروان ابی القاسم کعبی
هستند و از عقاید ایشانست که تمام افعال ، خود بخود از پروردگار
سرمیزند بدون اینکه او را در اینکار اراده ای باشد .

و اینکه خداوند خویشتر را نمی بیند ولی علم بخویشتر
دارد چه بسا که خود را می بیند . و اینکه گویند وی اشیاء را درک
نمیکنند معنایش این است که او علم بآنها ندارد .

۱۹ - گروه نوزدهم (از معتزله) جبائیه : پیروان
ابی علی جبائی هستند و جبا قریه ایست از قراء بصره (۲) .

و از عقاید مذهبشان اثبات اراده حادثی است بدون محل
و فنا پذیر باشد ولی نه هنگام اراده فنا ی جهان ، و خداوند
بکلامی سخن میگوید که آنرا در محلی ایجاد مینماید و آن
عبارت از حروف و اصواتی است ، و متکلم کسی است که مکالمه را
انجام داده نه آنکس که سخن بدو پایدار است ، و خداوند در
آخرت به چشم ها دیده نکرده ، و بندگان خالق فعل خود
هستند ، و نیکی و بدی از فعل بنده است و استطاعت قدرتی
زائد بر نیت قبل از انجام فعل است . و ثواب مطیع و کیفر بزهکار
عقلا بر خداوند ، واجب است ، و اگر چه موقت یا همیشگی
بودن ، جز از طریق شنیدن دانسته نشده است و اینکه ایمان عبارت
از خصلتهای خوب است . و مرتکب گناه کبیره نه کافر است و نه
مؤمن ، بلکه فاسق است ، و هر کسی از ایشان بدون توبه بمیرد
همیشه در آتش خواهد بود .

و همگی در انکار کرامت اولیاء اتفاق دارند . و هر گاه
خداوند مردم را مکلف سازد ، واجب است خردهای آنان را کامل
و وسائل تکلیف را فراهم سازد . و پیامبران همه معصومند ، جبائیه
و بهشمیه در همه این عقاید متفقند ، ولی جبائیه در این عقیده منفردند که
خداوند باری خود بخود بدون ایجاد صفت علم ، یا حالی که
عالم بودن ویرا ایجاد نماید ، عالم است . و معنای اینکه وی سمیع
و بصیر است ، اینست که وی زنده است و آفتی در وی نیست ، و
در دوالم بمجرد عوض جایز است .

۲۰ - گروه بیستم (از معتزله) بهشمیه (بهشمیه)
پیروان ابی هاشم جبائی هستند و این گروه در معتقداتی از دیگر
فرقه ها جدا هستند از جمله اینکه (بندگان) بدون نافرمانی و
معصیت سزاوار ستایش و نکوهش میگردند . و توبه بازگشت از
گناهان کبیره با اصرار بر غیر آن (گناهان صغیره) با دانستن زشتی
آن گناه که بر وی اصرار دارد صحیح و درست نیست .

و توبه از گناهی که شخص پس از توبه بر آن قادر نیست
صحیح نمیشود مانند اینکه شخص دروغگو پس از آنکه لال شود
از دروغ توبه نماید و شخص زناکار پس از آنکه از مردی افتاد و
قدرت بر زنا ندارد ، توبه نماید ، درست نیست . و این خلاف گفته
حضرت علیه السلام است که **التائب عن الذنب کمن لا ذنب له**
آنکس که از گناه بازگردد مانند کسی است که گناهی بر وی نباشد
(و همه اینفرقه) اجماع نموده اند بر اثبات حالاتی برای خدا که
نه معلوم است و نه مجهول ، و نه قدیم است و نه حادث . و اینهم
تناقض و دو گوئی است و (آنها باطل است) و اینکه ثابت کردن
حالتی برای خداوند که غیر معلوم باشد از همان چیزهایی است
که راهی بسوی آن نباشد .

میگویم (در معتقدات مذهبی اهل) این مذاهب ، چیزهایی
است که آن حق و صحیح است ، و عقایدی باطل نیز وجود دارد
که در آن باید تأمل کرد .

فرقه‌های شیعه

آمدی اشعری گفته است : و اما شیعه ۲۲ فرقه هستند
و در اصل به سه فرقه تقسیم شده اند : امامیه - زیدیه - غلات
غلاة

غالیان به هیجده گروه تقسیم شده اند باین شرح :

۱ - گروه اول سبائیه پیروان عبدالله سباهستند که به علی
علیه السلام گفت تو خدائی^۳ .

آنحضرت علیه السلام (برای بطلان عقیده او و اظهار
نادرستی این گفته) بخاک افتاد و پیشانی بر زمین نهاد و برای خدا
سجده کرد و فرمود : من بنده خداوند سبحان هستم ،
پس ابن سبا را تأدیب نموده و بمدائن تبعیدش نمود ، پس از
آنکه علی علیه السلام شهید شد ابن سبا گمان کرد که آنحضرت
نمرده است و ابن ملجم شیطانی را که بصورت علی درآمده ، کشته است .
و آنحضرت در میان ابر است برقی که میجهد تازیانه‌وی ورعد
و غرش آن آواز او است .

سرانجام آنحضرت بزمین فرود خواهد آمد و زمین را
پراز عدل و داد خواهد کرد .

اجماعاً کفر اینگروه پوشیده نیست .

۲ - گروه دوم کاملیه پیروان ابی کامل هستند که صحابه را
تکفیر نموده اند چون بیعت علی را تارک نموده و درباره امامت وی نس
را وا گذاشتند ، و علی را نیز تکفیر نموده اند که از اظهار حق و طلب
آن باز ایستاده است . و اینگروه به (تناسخ) قائل هستند و عقیده
دارند که امامت نوری است که از طریق تناسخ از شخصی به شخص
دیگر منتقل میگردد و گاهی در شخصی بدرجه پنجمی و در شخصی
دیگر بصورت امامت است !

(مؤلف گوید :) من میگویم : چگونه اینگروه از غلات
هستند و حال آنکه علی را تکفیر نموده اند ، و غلات (تندروان)
کسانی هستند که به خدائی علی علیه السلام قائل شده اند ، حق و
واقع اینست که اینها نه در شمار غلات هستند و نه در جمع شیعه .

۳ - گروه سوم (ازغلات) بیانیه پیروان بیان بن سمان
هستند و اینها پنداشتند که خداوند والا بر شکل انسانی است که
همه پیکرش نابود میشود مگر صورتش . و روح خداوند در علی
علیه السلام حلول کرده و پس از وی در پسرش محمد حنفیه و
پس از آن در پسرش ابوهاشم و پس از آن در بیان . و اینطایفه
بناچار (و بدون شك) کافر هستند .

(مؤلف گوید) من میگویم : همه فرقه های غلو کننده
(غلات) کافر هستند و کفر اخصاص بیک طایفه از آنها ندارد .

۴ - گروه چهارم (ازغلات) مغیره پیروان مغیره بن
سعید عجلی هستند که پنداشته اند خداوند جسم و بر شکل مردی
است از نور ، و پرتارکوی افسری از نور است . و دارای دلی است
که حکمت از آن سرچشمه میگیرد و چون خواست دنیا را
بیافریند به اسم اعظم تکلم فرمود پس پرواز کرد و تاجی از نور
بر سرش قرار گرفت . و بر کف دستش اعمال دنیا قرار گرفت از
معصیت ها به خشم آمد تا اینکه عرق کرد و از عرق وی دودریا پدید
آمد یکی شور و تاریک و دیگری گوارا و روشن .

آنکاه در دریای نورانی درخشید و پرتو خود را دید ، و
آن پرتو را از میان دریا کند و از آن خورشید و ماه را آفرید و
باقی پرتوش را از میان برد . و گفت شایسته نیست غیر از من
خدائی دیگر ، بامن باشد .

سپس همه خلایق را از دو دریا آفرید . کفر را از دریای تاریک
و ایمان را از دریای درخشنده . و محمد را پسوی مردم فرستاد
که آنها گمراه بودند سپس امانت را بر آسمانها و زمین عرضه
داشت و آنها منع کردند علی علیه السلام را از امامت ، پس چون
از پذیرفتن آن خودداری کردند بر مردم عرضه داشت عمر با بوبکر
امر نمود که منع و بازداشتن علی را از امامت تحمل نماید و تضمین
نمود که ویرا درمگر و غدر یاری نماید مشروط بر اینکه خلافت
را پس از خودش برای وی قرار دهد .

ابو بکر هم از وی پذیرفت ، و هر دو در بازداشت علی از
امامت اقدام نمودند و بتظاهر علیه وی برخاستند و این گفته خداوند
متعال ، در قرآن که : و پس بر داشتش انسان همانا او بود
ستمگری نادان ، (سوره ۳۳ آیه ۷۱) که منظور از این انسان
ستمگرو نادان ، ابو بکر است .

و نیز اینگروه پنداشتند که گفتار خداوند متعال (کمثل -
الشیطان اذ قال للانسان کفر فلما کفر قال انی بری عنک) مانند شیطان
که گفت بانسان : کافر شو . پس هنگامیکه کفر ورزید گفت همانا
من بیزارم از تو (سوره ۵۹ آیه ۱۶) درباره عمر و ابابکر
نازل شده است .

و اینگروه می پندارند که امام منتظر محمد بن عبدالله
از اولاد حسین بن علی بن ابیطالب است و او زنده است و نمرده
و در کوههای وحاجره اقامت دارد تا گاهیکه بخروج مأمور گردد .
و برخی از آنان میگویند که امام منتظر مغیره است .

و راه رد بر آنها همان راه رد بر مشبهه است .

(مؤلف گوید) من میگویم اینفرقه‌هایی که آنها را ذکر
میکند کسی از آنان باقی نمانده است که گفتار آنها را بگوید جز
یک طایفه که (نصیریه) و غلاة ایشان نامیده میشوند . و دلائل
و براهین زیادی بر بطلان عقیده آنان اقامه شده است .

۵ - گروه پنجم (ازغلات) جناحیه پیروان عبدالله بن -
معوویه بن عبدالله بن جعفر طیار میباشند ، اینها می پندارند که ارواح
از طریق تناسخ منتقل میگردند و روح خداوند در آدم بوده و پس
از آن در شیث سپس از انبیاء بائمه تابعلی علیه السلام و اولاد سه
گانه اش (حسن ، حسین ، محمد حنفیه . مترجم) و پس از آنان
به عبدالله بن معویه^۴ منتقل گردیده است و او زنده است و نمرده و
از کوههای اصفهان ظهور میکند و حاضر میگردد .

جناحیه بقیامت کافرند و محرمات را حلال شمرده اند ،
اینگروه کافراند و یاد آور شدیم که از آنان احدی باقی
نمانده است .

۶ - گروه ششم (ازغلات) منصوریه پیروان منصور
عجلی هستند . اینان می پندارند که امامت از ابی جعفر بن محمد بن
علی باقر علیه السلام گردیده است و او با آسمان بالارفت و معبودی
دست بر سرش کشید و بدو فرمود : فرزندم پرواز جانب من درین را

بمردم ، ابلاغ کن ، سپس او را بزمین فرو فرستاد و منظور از کسف ساقط من السماء اوست ، چنانکه خداوند میفرماید ،
«وان یروکسفاً ساقط من السماء» و اگر بینند پارهٔ فرو افتاده از آسمان . (س ۵۲ ی ۴۴)

و پنداشته اند که پیغمبران هیچگاه منقطع نمیگردند. و به دوزخ و بهشت کافر گردیدند ، محرمات را حلال شمردند . واجبات را از میان بردند گمان کرده اند که بهشت مردی است که ما بدوستی او مأمور گشته ایم و او دشمن امام است. و دوزخ مردی است که بدشمنی وی مأمور شده ایم و او دشمن امام است مانند ابوبکر و عمر و جز آن دوتن ، و واجبات و فرائض مردانی هستند که بدوستی آنها امر شده ایم و محرمات مردانی هستند که بدشمنی آنها مأموریم . این گروه نیز کافرند . زیرا محرمات را حلال دانسته و فرائض را ترك گفته اند.

۷- گروه هفتم (از غلات) خطابیه پیروان ابی خطاب اسدی هستند ، پنداشته اند که امامان پیغمبرند ، و اباطحاب نیز پیغمبر بود ، و پیغمبران اطاعت وی را بر مردم واجب نموده اند ، و امامان ، خدا هستند و فرزندان حسنین فرزندان و دوستان خدایند و همانا جعفر خداست جز اینکه اباطحاب از او و از علی برتر میباشند . و شهادت زور و باطل را بخاطر موافقان خود علیه مخالفان حلال شمرده اند .

این گروه پس از قتل ابوطحاب به تفرقه و پراکندگی گرائیدند . بعضی از آنها گفتند امام پس از ابوطحاب ، یغمبر (معمرب) است و او را مانند ابوطحاب پرستیدند . و گمان کردند بهشت همان خوبیها و نعمتهاست که در دنیا بآن میرسند و دوزخ رنجها و اندوههاست که در دنیا می بینند .

محرمات را حلال شمرده و فرائض را ترك گفتند .

و برخی از آنان گفتند که امام پس از ابوطحاب بزریع است و پنداشتند که برخی از آنها بهتر از جبرئیل هستند و آنان نمی میرند و هر گاه یکی از آنها بنهایت . درجه آخر رسد (یعنی عمرش بپایان رسد) بملکوت اعلی بالا می رود .

و برخی از آنان گفتند : امام پس از ابوطحاب عمر بن بیان است ، و در کفر خطاییه شك و شبهه ای وجود ندارد .

میگویم : در کفر غالبان آنها مطلقاً شکی نیست بجهت انکارشان آنچه را که از ضروریات دین محمد دانسته شده است .

۸- گروه هشتم (از غلات) غرابیه هستند که گفته اند : علی بمحمد شبیه تر است از غراب به غراب ، و مکس به مگس . و خداوند جبرئیل را بسوی علی فرستاد و چون محمد و علی باهم شبیه بودند جبرئیل اشتباهی پیغمبری را بمحمد داد و بهمین جهت او را یعنی جبرئیل را صاحب الوشی لقب داده اند و شاعرشان گفته است (جبرئیل) امین اشتباه کرد پس رسالت را از حیدر گرفت .

این گروه نیز در شمار کفارند .

۹- گروه نهم از غلات ذمیه هستند که مذمت محمدر را روا میدارند و گمان میکنند که علی خداست و او محمدر را فرستاد تا مردم را بسوی او بخواند ولی او برای خودش ادعا کرد .

برخی از آنان به خدائی محمد و علی هر دو عقیده دارند . و بعضی از آنان بخدائی پنج نفر یاران عباة محمد ، علی ، فاطمه ، حسن و حسین عقیده دارند و اینکه همه این پنج تن یکی هستند و روح بطور یکسان در آنها حلول نموده است ، هیچ يك را بر دیگری برتری نیست و فاطمه را بتأانیث نام نبرده بلکه فاطم گفته اند ، شاعرشان گفته است :

تولیت بعدالله فی الدین خمسة

نبیاً و سبطیه و شیخاً و فاطماً

پس از خداوند در دین پنج تن را دوست داشتم ، پیغمبر و دوفرنش و بزرگی (علی) را و فاطم را .
و این گروه کافرند .

میگویم : گفته شاعر تولیت بعدالله... برایمان گوینده آن و درستی مذهبش دلالت نمیکند ، زیرا پنج تن مذکور را هر کس دوست نداشته باشد باجماع مسلمانان کافر است ، و گفته وی «فاطمه» ترخیم است و تقدیر آن فاطمه است (ترخیم کلمه ای است که حرف آخرش در تقدیر باشد و بر زبان نیاورند مانند یا حار که مخفف یا حارث میباشد - مترجم .)

۱۰- گروه دهم (از غلات) هشامیه

آمدی اشعری گفته است : هشامیه پیروان هشام بن حکم و هشام بن سالم جوالبقی هستند و آمدی یادآور شده است که این دوتن به تجسم (خداوند) قائل بوده اند . و اینکه خداوند اشیاء را پیش از بوجود آمدنشان نمیداند ، و او بکلامی تکلم مینماید که صفت اوست .

و توصیف نمیشود به بودنش مخلوق و نه غیر مخلوق . و امامان معصوم هستند و پیامبران معصوم نیستند ، زیرا معصیت پیغمبر بسویش وحی میشود و از آن توبه مینماید بخلاف امام ،

میگویم : این نقل (آمدی اشعری) از دو هشام صحیح نیست . زیرا آنچه نقل شده و به آنان نسبت داده شده خلاف و تهمت است ، زیرا هر دو نفر خود از بزرگان و علمای موحد بوده اند و به تجسم و تشبیه خداوند (بمخلوقات) قائل نبوده اند و امام صادق علیه السلام بر این دوتن درود فرستاده است و دربارهٔ هشام بن حکم فرموده : او ما را بدل و زبانش یاری مینماید ، و با اینکه هشام هنوز جوانی بود که به سن بیست نرسیده بود امام وی را بر بزرگسالان و اکابر شیعه مقدم میداشت ، و هشام با هیچکس مباحثه نکرد جز اینکه وی را محکوم ساخت ، و بعصمت مطلق انبیاء و امامان از تمام گناهان قبل از نبوت و امامت و بعد از آن قائل بود ، و این مذهب امامیه و حق است ، بنابراین وی را در شمار غلات آوردن خطاست .

۱۱- گروه یازدهم زراریه پیروان زرارة بن اعین هستند که بحادث بودن صفات خداوند قائل شده اند . (مؤلف گوید) : من میگویم این نقل از ایشان نیز صحیح و درست نیست ، زیرا زراره از بزرگان اصحاب دو امام بزرگوار باقر و صادق علیهما السلام بوده و عالمی عامل و برای رساندن حق مبلئی ثقه و مورد اطمینان بوده است و برادران وی نیز چنین بوده اند ، وی را نیز با این مقام در شمار غالبان در آوردن

خطاست .

خطاست .

۱۸ - گروه هیجدهم اسماعیلیه و آنان دارای

لقبهای هستند از قبیل :

باطنیه، ملاحده، قرامطه، حرمیه، سبعیه، بابکيه، حمیره
«سرخ جامکان بابکی، یا بابکیان سرخ پوش» .

اما باطنیه از آنجهت نامیده شده اند که پنداشته اند قرآن دارای باطن و ظاهری است . و منظور اصلی همان باطن است نه ظاهر و آنچه از معنای لغوی آن آشکار است . و گمان کرده اند که منزلت باطن نسبت بظاهر مانند مغز نسبت به پوست و قشر است و از همین باب است معنای آیه (فصرب بینهم بسور الخ . .) زده شد در میان آنها باروئی ...

و گفته اند تمسک بظاهر اخبار و قرآن منجر برنج و عسقت در کسب آن میگردد .

و باطن منجر به ترك عمل بظاهر میگردد .

و اما از آنجهت قرامطه یا قرمطیان نامیده شده اند که نخستین مؤسس این طریقه مردی بوده است از اهل کوفه بنام حمدان قرمط .

و نامگذاری آنها به حرمیه از اینجهت بوده که همه محرمات را مباح و روا، و نکاح و ازدواج با محارم را جایز دانسته اند .

و سبعیه نامیده شده اند چون گمان کرده اند پیغمبرانی که ناطق به شریعت بوده هفت تن بوده اند : آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، و محمد مهدی هفتمین ناطق . و میان هر ناطقی تا ناطق دیگر هفت امام بوده که دارای شریعت آن پیغمبر هستند، و ناچار است که در هر دوره ای هفت تن از ایشان باشند که بوسیله وی دین و حدود آن دانسته شود و با آنها اقتدا کرده شود، و در مرتبه متفاوت باشند و همه آنها امام هستند که از جانب خداوند ادای رسالت مینمایند و او نهایت ادله بدین خداوند و حجت های اوست، و اوست که از جانب امام ادای وظیفه مینماید و علم امام را داراست و گفته اند باین سبب عدّه اینان هفت است که آسمانها و زمینها و دریاها و روزهای هفته . و سیارگان نیز هفت میباشند .

و گفته شده بدینجهت آنها را سبعیه می نامند که آنها با امامت اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام معتقد هستند و او را امام هفتم میدانند و به هفت امامی بودن از ۱۲ امامی جدا میگردند و باین نام شناخته میشوند .

و از اینجهت بابکیان خوانده میشوند که گروهی از آنان به همراهی بابک خرمی در ناحیه آذربایجان خروج کردند و حمیره «سرخ جامکان» نامیده شدند بجهت اینکه در روزگار بابک لباسهای سرخ می پوشیدند .

و اسماعیلیه نامیده شده اند زیرا آنها با امامت اسماعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام معتقد شده اند و دعوی آنها بر ابطال شرایع و دینها، و درهم کوبیدن و از میان بردن نوامیس دینی بنا شده است

(مؤلف گوید) میگویم اینست آنچه از ایشان نقل شده است بنا بر این ناچار است بر باطل ساختن و نادرستی گفتار آنان بطور

۱۲ - گروه دوازدهم یونسیه پیروان یونس بن

عبدالرحمن قمی هستند که می پندارند خداوند بر تختش نشسته ملائکه او را حمل مینمایند و او قوی تر از آنست مانند کلنگی است که پاهایش او را می برد و او نیرومندتر از آنست .

(مؤلف گوید) میگویم این نقل دروغی است از آنها زیرا یونس از بزرگان موحدین است، و هر کس وی را در ردیف غلات در آورد و از آنان بر شمرد اشتباه کرده و هذیان گفته است زیرا غالیان آنها هستند که در باره علی علیه السلام غلو و زیاد روی کرده و او را خدا میدانند و یونس بنا باجماع، چنین نگفته است و این مرد (آمدی اشعری) بخاطر عناد و شدت دشمنی که با شیعه دارد از روی دروغ و افتراء این نسبتها را بآنها می بندد .

۱۳ - گروه سیزدهم (از غلات) شیطانیه پیروان

محمد بن نعمان هستند (که از طرف مخالفان) به شیطان الطاق ملقب شده بود، این گروه می پندارند که خداوند نوری است غیر جسمانی، لیکن بشکل بشر است، و عالم به چیزی نیست مگر پس از هستی آن:

(مؤلف گوید) میگویم این نقل از ایشان نیز باطل و نادرست است زیرا این مرد چنان بود که هیچکس از گروههای گمراه با وی به مباحثه نپرداخت مگر اینکه او را عاجز و ناتوان ساخت، بهمین جهت مخالفان (بی انصاف) به بدگویی وی پرداخته و چنین نسبت ناروایی بوی دادند .

۱۴ - گروه چهاردهم (از غلات) رازمیه (روامیه)

هستند و آنان کسانی بودند که امامت را بمحمد حنفیه سوق دادند و پس از وی به پسرش و بعد از او به علی بن عبدالله بن عباس و سپس در فرزندان او تا منصور، و پس از آن ادعا کردند که خداوند در ابومسلم (خراسانی) حلول کرده و او پذیرفته است و محرمات را حلال دانستند و برخی از آنان در باره معنی ادعای خدائی کردند و اینگروه کافرند .

(مؤلف گوید) من میگویم کسانی که امامت را بمحمد بن حنفیه نسبت دادند، آنان کیسانیه بودند و آنچه از حلول در ابومسلم و غیره باینها نسبت داده شده نگفته اند، و از غلات شمرده نمیشوند، چنانکه گفتیم نقل (آمدی اشعری) درست نیست .

۱۵ - گروه پانزدهم (از غلات) مفوضه هستند گمان

کرده اند که خداوند محمد را بیافرید و آفرینش دنیا را بوی واگذار نمود . او هم دنیا و آنچه را که در اوست خلق نمود و برخی از ایشان همین گفته را در باره علی گفته است، و اینهم باطل است .

۱۶ - گروه شانزدهم (از غلات) بدائیه هستند، که

برای خداوند بدارا تجویز نموده اند که خداوند چیزی اراده مینماید آن نگاه بداحاصل میگردد و چیزی که در اول ظاهر نبوده است برایش آشکار میگردد. اینگروه بدارا تأویل مینمایند به غیر آنچه پنداشته شده است .

۱۷ - گروه هفدهم نصیریه و اسحاقیه هستند که

اختصار تنبیهی حاصل گردد و اگر چه باطل بودن آن آشکارتر از این است که بیان شود. پس میگوئیم:

اما گفته آنها (که ناطقان هفت، و امامان هفت هستند باین دلیل که آسمانها، زمینها، دریاها، روزها، و ستارگان سیاره هفت هستند) تمثیلی بدون دلیل است، و گذشته از این شایسته تر از آن اینست که گفته شود ناطقان ۱۲ تن و امامان ۱۲ تن هستند بخاطر آنکه ستارگان و برجها دوازده هستند. یا به چهار بودن که بگوئیم عنصرها چهار، و اخلاط چهار، و کیفیت چهار تا است حرارت، برودت، بیبوست، رطوبت یا به یکی بودن بعلم اینکه خدا هم یکی است.

و چگونه است گفته آنها که آسمانها و زمین را هفت شمرده اند اگر از ظاهر قرآن گرفته باشند شاید باطن قرآن مخالف ظاهر آن باشد. و اگر از قول فلاسفه گرفته اند کمترین شمار افلاک نزد آنان نه تا است. هفت سیاره و فلک البروج و محدود الجهات. و کمترین عدد افلاک حسی ۲۴ فلک هستند هفت فلک تا ۲۲ میرسد و زمین یکی است.

و اما اباحه که همه چیز را مباح و روادانسته اند (!) مخالف باظواهر شرایع است.

و تأویلات آنها که در آن خرق اجماع نموده اند کفری است ظاهر و آشکار و گفته آنها (که خداوند نه موجود است نه معدوم! آن ابطال وجود خداوند است و اینهم کفری است آشکار. و ما نادرستی گفته آنان را باطل و آشکار ساختیم که میگویند: (خداوند نه عالم است و نه جاهل و نه قادر است و نه عاجز) و همچنین در باقی صفات و در کفر این طایفه ملحد خلافتی نیست و گفته شده حکمشان مانند مرتدان است.

زیدیه

زیدیه سه گروه هستند

۱ - گروه اول جارودیه پیروان ابی الجارود زید بن منقذ عبیدی هستند اینان پنداشته اند که پیغمبر بدون اینکه علی را نام ببرد با توصیف درباره وی نص فرموده است.

و صحابه کفر ورزیدند چون اقتدای بعلی را بعد از پیغمبر بلا واسطه ترک کردند و پس از آن امامت در فرزندش حسن و پس از آن در حسین و پس از امام حسین امامت بطریق شوری در میان فرزندان شان قرار میگیرد. پس هر کس از اولاد امام حسن و امام حسین خروج نماید و عالم و فاضل باشد و مردم را بسوی خدا بخواند او امام است. پس از آن اختلاف ورزیدند. برخی از آنان گفتند امام منتظر محمد بن عبدالله بن حسن است و قتل وی را انکار نمودند.

و بعضی از آنان گفتند: امام منتظر محمد بن ابی القاسم است. و بعضی گفتند: شخص منتظر یحیی بن عمر صاحب کوفه است.

بزودی دلیل فساد و تباهی مذهبشان خواهد آمد.

میگویم: اما در مورد نص که پیغمبر در مورد امامت علی علیه السلام بطور آشکار و نهان فرموده است قبول و صحیح است و ما دلائل عقلی و نقلی برای آن اقامه کردیم.

ولی در مورد قیام بدعت (که هر کس چنین کند امام است) این گفته باطل است زیرا امامت جز از طریق نص پیغمبر و تعیین آن حضرت، صحیح و درست نیست.

۲ - فرقه دوم (از زیدیه) سلیمانیه پیروان سلیمان بن جریر هستند که پنداشته اند امامت بشوری تعیین میگردد و شوری هم با وجود دوتن از اخیار مسلمانان منعقد میگردد، و امامت برای شخص مفضول با وجود شخص افضل و فاضل تر، صحیح است. و امامت ابوبکر و عمر را ثابت نموده اند لیکن گمان کرده اند که امت با بودن علی در پیروی از آنها اشتباه کرده اند و بتکفیر عثمان و طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و همگی اصحاب جمل حکم کرده اند

۳ - گروه سوم از زیدیه بتقریه پیروان بشیر النوی (کثیر النوی) هستند و گفتار آنها مانند گفتار سلیمانیه است، جز اینکه اینان در مورد عثمان توقف کرده اند.

من میگویم و بعضی از آنان نیز گفته اند که آنها (زیدیه) چهار فرقه هستند، و بایشان افزوده اند صالحیه پیروان حسن صالح را و گفتار آنها نزدیک بگفته بتقریه است.

امامیه مطلق

آمدی اشعری گفته است ولی امامیه مطلق هیچیک از

آنها بجلول و اتحاد و تجسیم قائل نشده اند جز آنکه آنها بنص درباره علی علیه السلام بطور تعیین و با اشاره عقیده دارند و صحابه را برای ترك تابعیت علی تکفیر کردند و بهمین سبب متعرض بدگویی آنان شده اند. و اینها همه اتفاق دارند که امامت از حسین بفرزندش زین العابدین و پس از وی بیاقرب و سپس صادق و پس از آن کاظم و پس از او رضا و پس از او جواد و پس از آن هادی و بعداً حسن عسکری و پس از آن بمحمد بن حسن منقل میگردد و بعقیده ایشان امام منتظر اوست.

مؤلف گوید: و اما قول آمدی که (امامیه بنص درباره امامت علی علیه السلام عقیده دارند) گفتاری حق و درست است و بر آن دلیل و برهانها آورده اند. ولیکن اینکه آمدی اشعری گفته است (امامیه صحابه را تکفیر نموده اند) صحیح نیست زیرا بیشتر یاران و صحابه پیغمبر مانند سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، خزیمه، ابویوب، جابر بن عبدالله و ابی الهیثم بن تیهان و دیگران از صحابه نزد آنان مدوح و پسندیده هستند و از بزرگان و مؤمنان و افراد برحق شمرده میشوند.

و اما از صحابه کسیکه بسا علی عداوت ورزد و دشمنی نماید و بخواهد وی را از امامت برکنار نماید یا با وی بجنگد پس او نزد بعضی از آنها کافر است بگفته پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ای علی جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است»

و دلیلهای دیگری و بعقیده اکثرشان چنین کس همیشه در آتش خواهد بود، و هر کس پس از این بولایت علی باز گردد پسندیده و اهل نجات است.

ولی کسیکه دیگری را در امر خلافت بر علی مقدم داشت و بروی تعصب و وزید، فاسق است و اندکی از اینان، آنان را تکفیر مینمایند که نص آشکار را درباره علی ترک کردند.

بدان این گروه و طایفه برحق که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره آنان فرموده است این گروه رستگارانند

و در بهشت خواهند بود. زیرا این طایفه از خاندان پیغمبر پیروی کرده و بذهبتشان معتقد گشته و بشدت از آنان پیروی کرده و بوحدانیت خدا قائل شده اند؛ و عقیده دارند که وی کار زشتی انجام نداده و در واجبی اخلاص نکرده است، و او را بصفات جلالت و بزرگواری ستوده اند، و بعصمت پیغمبر از گناهان کوچک و بزرگ از روی فراموشی و اشتباه و عمد، پیش از نبوت و پس از آن، قائل شده اند. و درباره امام نیز گفته اند که واجب است چنین باشد. و در عمل دارای کتابهایی هستند که هیچیک از مسلمانان بمانند آن نگفته است و خلاصه اینان مخالفند با سایر مذاهبی که بناچار میان آنها مشارکتی هست بخلاف آنها و همواره اینان بر طریقه علی و فرزندان معصومش ثابت هستند که خداوند مودت و دوستی آنان را واجب نموده است و خدا و پیامبر ایشان را با امامت منصوص فرموده اند و بدون شك تنها راه درباره امام همان طریق نص است، زیرا نص در باره امامت وی افاده یقین مینماید و از غیر این راه اشتباه است و با افاده پندار و گمان مینماید که بزودی آن را بیان میکنیم انشاء الله. و شخص منصف میدانند راه این طایفه بهتر از سایر راههاست و سلامت نزدیکتر است، که بنس و عصمت (در باره پیغمبران و امام هردو) قائل شده و دلیلهای و برهانها بر حقیقت آن آورده اند. و گفته (آمدی اشعری) که هر گاه ابوبکر و عمر کافر می بودند پس علی هم با تزویج دخترش ام کلثوم بعمر باید کافر یا فاسق باشد که دخترش را بزنا عرضه داشته است!

و حال آنکه علی نه کافر بود و نه فاسق.

میگویم: که بیشتر امامیه عمر را تکفیر نکرده بلکه فاسق دانسته اند که ابوبکر را بخلافت نسب و خود پس از وی خلافت را گرفته است، و علی هم بظاهر اسلامش دختر خود را بتزویج وی داده است و فسق هم مانع تزویج زن مسلمان نمیکردد، پس هر کس بظاهر مسلمان باشد جایز است نکاح دادن و ارث بردن یا ارث دادن بوی و دفن کردن وی در گورستان مسلمانان و سروکارش در روز رستاخیز با خداوند است و این همان مذهب حق و راه درست است در نزد اینان، زیرا بنا بر اجماع، عمر بظاهر اسلام بود پس ازدواج با وی از این راه جایز بوده است، ولی آنها که عمر را کافر میدانند گفته اند که این تزویج را عباس (عموی علی) انجام داد چون می ترسید خودداری و امتناع علی بقتلش منجر گردد و علی راضی نبود بهمین جهت چندین بار دست رد بر سینه عمر نهاد تا آنکه مراجعه بعباس نمود و بسوی وی فرستاد و خواستگاری نمود. و بعضی از آنان منکر این ازدواج شده اند و گفته اند ام کلثوم خود را بصورت

زنی جنی بوی نمود، و این جداً بعید است، لیکن چون عمر بظاهر مسلمان بود و از روی تقیه این ازدواج انجام یافت، اصحاب ما جوابهایی داده اند که هر کس خواستار آن باشد بکتابهایشان مراجعه و مطالعه نماید و با دانشمندان ایشان تماس بگیرد و بشنود در این باره چه میگویند.

خوارج

(آمدی) گفته است و اما خوارج در اصل باین شرح تقسیم شده اند.

محکمیه الاولی (یا حکمیه) - بیهشیه - ازارقه نجات - صفریه - اباضیه - عجارده .

حکمیه آنها هستند که در تحکیم (حکم تعیین کردن در جنگ صفین) بر علی علیه السلام یاغی شدند و آنان ۱۲ هزار نفر اهل نماز و روزه بودند، و در باره آنان پیغمبر علیه السلام فرموده است نماز شما در نزد نماز آنها حقیر شمرده میشود و روزه شما در نزد روزه آنها کوچک و ناچیز است لیکن ایمان آنها از چنبر گردنشان تجاوز نمیکند (یعنی فقط بزبان ایمان دارند و بقلب نمیرسد).

و آنها بر جایز دانستن امامت در غیر قریش اجماع دارند و هر کس را که برای خود نصب نمایند و مردم در پناه عدالت وی زندگی نمایند او امام است.

و نیز جایز دانستند که اصلا در دنیا امامی نباشد. و بر تخطئه علی در تعیین حکم اجماع نموده و بهمین جهت ویرا تکفیر نموده اند. بخاطر آنکه هر گناهی نزد ایشان کفر و مسوجب همیشگی بودن در آتش دوزخ است. و در تکفیر عثمان و تکفیر بیشتر صحابه و تکفیر کسانی که مرتکب گناه کبیره میکردند نیز اجماع دارند.

بیهشیه پیروان ابی بیهش هستند که گفته اند هر چه (از گناهان) که موجب اجرای حدود اسلامی و کیفر نباشد آمرزیده است. و بعضی از آنان گفته اند حرامی وجود ندارد مگر آنچه که خداوند متعال در این آیه فرموده است: **قل لا اجد الخ.** و بعضی از آنها گفته اند: که هر گاه امام کافر شود رعیت نیز کافر میگردند و گفته اند که کودکان کفار کافرند و در رقضا و قدر با قدریه موافقت دارند.

و گفته اند مستی هر گاه از نوشابه حلالی بوجود آید شخص مست هر چه بگوید و هر چه بکند مسئولیت ندارد.

و **ازارقه** پیروان نافع بن ازرق هستند که در باره حکم تعیین کردن علی را تکفیر نموده اند. و شهادت علی را بدست ابن ملجم صواب شمرده اند.

و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه. و عبدالله بن عباس و سایر مسلمانان را که با آنها بوده اند تکفیر نموده و به همیشگی بودن آنان در دوزخ حکم نموده اند و تقیه را جایز ندانسته و کشتار کودکان و زنان مخالفین را روا داشته اند و حکم سنگسار کردن مرد

زنداری را که زنا نماید . از میان برده اند .

و اینکه کودکان مشرکان در آتش اند . و جایز دانسته اند بعثت و برانگیختگی (به پیغمبری) کسی را که کافر بوده و یا پس از پیغمبری بر کفر خویش باقی باشد و حکم نموده اند که هر کس گناه کبیره ای انجام دهد کافر شده و همیشه دوزخی خواهد بود .

میگویم این گروه بلکه همه فرقه های خوارج کافرند زیرا آنچه را که از ضروریات دین پیغمبر دانسته شده همه را انکار کردند و همچنین باقی فرقه های ذکر شده ، و به شمارش آنها و ذکر تباهکاریهای مذاهب آنان احتیاجی نداریم چون در اصل ، فساد و تباهی مذاهب های همه آنها خود بخود روشن و ظاهر است . لیکن بطور خلاصه آنها را میگوئیم :

صفریه پیروان زیاد بن اسفردند که مذهبشان مانند مذهب ازارقه است . و بعضی از آنها تزویج زنان مسلمان را با کفار جایز دانسته و با ازارقه در موضوع تقیه و رجم (سنگسار کردن) مخالفت نموده اند .

اباضیه و آنها پیروان عبدالله بن اباض هستند و حکم کرده اند باینکه مخالف آنها کافر است ولی مشرک نیست . و شهادت مخالفان آنها بر دوستانشان مورد قبول است . و مرتکب گناهان کبیره موحد غیر مؤمن است . و حصول استطاعت قبل از انجام امر یانهی است .

و گفته اند جایز است که خداوند پیغمبری بدون دلیل (مدرك و معجزه) بفرستد . و این گروه به چهار دسته تقسیم شده اند :

حفصیه و یزیدیه پیروان یزید بن اسیه و حارثیه پیروان ابی حارث فرقه چهارم به طاعتی قائل هستند که بآن خدا اراده شود .

عجارده پیروان ابن عجرد هستند و آنها برده فرقه پراکنده شده اند :

میمونیه یاران پیروان میمون - حمزیه - پیروان حمزه شعیبیه پیروان شعیب - حازمیه پیروان حازم و معلومیه و مجهولیه و صلبیه و ثعلبیه یاران ثعلب ، و ثعلبیه به چهار دسته تقسیم شده اند .

احنسیه یاران احنس ، دزدی و کشتار ناگهانی و ترور را حرام نموده ، و تزویج زنان مسلمان را با مشرکین قوم خودشان جایز دانسته اند .

معبديه یاران معبد هستند که در تزویج زنان مسلمان با کفار با احنسیه مخالفت نموده اند .

شیبانیه یاران شیبان هستند . مکرمیه یاران مکرم هستند بنا بر این حاصل فرقه های خوارج به بیست میرسد .

مرجئه

اما مرجئه کسانی هستند که تأخیر عمل را از نیت و عقد روا میدانند .

و میگویند با داشتن ایمان معصیت زیانی نمیرساند چنانکه با داشتن کفر طاعت فایده ای نمی بخشد .

و با توجه باین دو قول آنها مرجئه نامیده شده اند . زیرا « ارجاء » از نظر لغت بمعنی تأخیر است و از همین ماده و معنی است در قرآن ارجه و خواهی معنی او و برادرش را بتأخیر بیندازو مهلت بده و این مطابق قول اول است (تأخیر) و گاهی بآن معنی رجاء (امیدواری) بخشیدن اراده میشود و آن مطابق قول دوم است (که با داشتن ایمان معصیت و گناه ضرری نمیرساند ...) و مرجئه خالص پنج گروه هستند باین شرح :

۱- گروه اول یونسیه ، یاران یونس نمیری ، اینان گمان کرده اند که ایمان ، معرفت بخدا و محبت به قلب و خضوع برای خداست . پس هر کس این خصلتها در وی جمع شد او مؤمن است و اگر طاعت خداوندی را ترک نمود زیانی بوی نمیرسد و بر آن عذاب و شکنجه نمیشود و مؤمن فقط بخاطر ایمانش داخل بهشت میگردد نه بواسطه علم و عملش !

۲- گروه دوم عبیدیه یاران عبیدالمکتب هستند که قائلند هر گناهی که پائین تر از شرک باشد آمرزیده میگردد و هر گاه بنده با ایمان بمیرد او را زیانی نمیرسد اگر چه غرق گناه باشد و نیز معتقدند که خداوند بر شکل انسان است !

۳- گروه سوم غسانیه یاران غسان هستند که پنداشته اند ایمان همان معرفت خدا و رسول است و اقرار بآنچه از نزد آنها آمده است بطور اجمال نه تفصیل و ایمان فزون میگردد و کاهش نمی یابد . و اگر گوینده ای بگوید میدانم که خداوند حج بطرف کعبه را واجب نموده لیکن نمیدانم کعبه کجاست شاید در یمن باشد نه در مکه ! او مؤمن است ، و اگر بگوید میدانم که خداوند محمد را بر سالت برانگیخته است ولی نمیدانم که همان شخص مشارالیه است که در مدینه بوده است یا جای دیگر ، او مؤمن است غسان این موضوع را از ابوحنیفه حکایت نموده است و این گفته را غیر از او دیگران نیز از ابوحنیفه روایت کرده اند .

۴- گروه چهارم (از مرجئه) ثوبانیه یاران ثوبان هستند و بکلی عمل را از ایمان خارج ساخته اند و در این قول ابن غیلان دمشقی و ابوشمر و یونس بن عمران و رقاشی و ابن شیبیب و صالح با آنها موافقت نموده اند .

۵- گروه پنجم تومنیه یاران تومنی هستند و پنداشته اند که ایمان شخص را از کفر نکهدارنده نیست و هر کس نماز و روزه را ترک نماید و حلال بشمرد کافر است بجهت تکذیب آنچه پیغمبر آورده است و اگر به نیت قضا ترک نماید کافر نمیکردد و کشته نمیشود و هر کس پیغمبری را بکشد یا سبلی بزند کافر است اما نه بجهت کشتن و سبلی زدن بلکه بجهت خوار شمردن و استخفاف وی ، بخاطر دلالت این عمل بر تکذیب و دشمنی بآن پیغمبر و اینرا ابن راوندی و بسر (بشر) مریمی گفته اند ، و این دو ، پنداشته اند که سجده برای بت کفر نیست بلکه نشانه ای بر کفر است .

این بود فرقه های مرجئه خالصه . و از مرجئه کسانی هستند که میان عقاید ارجاء و قدر جمع نموده اند مانند : صالحی و غیلان و ابن شیبیب .

واما نجاریه پیروان حسین نجار هستند که ، پنداشته‌اند که خداوند ، خالق کارهای بندگانه است . واستطاعت با فعل است وبنده آلت و وسیله است ، ودر نفی صفات وجودی از ذات خداوند سبحان ، ونفی رؤیت ، حدوث کلام خداوند ، بامتزله موافقت و در این مورد ضرار بن عمرو و حفص القرطی با آنها توافق دارند .

سپس نجاریه به سه فرقه تقسیم شده‌اند :

۱ - فرقه اول بر شوئیه (پیروان محمد بن عیسا مقلب به برغوث ، میباشد - مترجم .)

اینان گمان کرده‌اند که کلام خداوند پدیده‌ای نو و حادث است و آن هر گاه خوانده شود عرض است و چون نوشته شود جسم است .

۲ - گروه دوم زعفرانیه (پیروان مرد شهرت طلبی که در ری زندگی میکردند است تا آنجا که پول میداده که وی را در موسم حج در مکه ناسزا و دشنام دهند و باین وسیله مشهور گردد - مترجم .)

این گروه پنداشته‌اند که کلام باری غیر از ذات اوست و هر چه غیر از ذات او باشد مخلوق و پدیده است . با وجود این گفته‌اند که هر کس بگوید قرآن مخلوق است او کافر است ، شاید منظورشان از گفته خیر این است که مخلوق بمعنی ساختگی و دروغ باشد و گرنه این گفته‌ها تناقض و محال است .

۳ - گروه سوم مستدرکه هستند که از زعفرانیه استدرک نموده و گفته‌اند کلام خداوند غیر مخلوق است و امت نیز بر آن اجماع نموده‌اند .

و اینان گمان کرده‌اند که گفتار مخالفان همه دروغ و گمراهی است تا آنجا که اگر بشهادتین گواهی دهند بازم قولشان گمراهی و دروغ است .

مجبره یا جبریه

جبر عبارت از نفی حقیقی فعل است از بندگان و نسبت دادن آن به پروردگار ، جز اینکه اینان تقسیم میشوند به :

جبریه خالصه و آنان کسانی هستند که برای بنده کار و کسبی را ثابت نمیدارند مانند جهیمیه ، و جبریه متوسطه که برای بنده کسب و کاری ثابت میدارند مانند اشعریه و نجاریه و ضراریه در اینجا مقصود بیان مذهب جبریه خالصه است و آنان یاران جهیم بن صفوان هستند و اینان پنداشته‌اند که بندگان بر هیچ کاری توانائی ندارند و کارهای آنان آفریده خداست و بر انجام آن مانند جمادات مجبورند و نسبت کار بسوی آنان بطریق مجاز است چنانکه گفته میشود : آسمان بارید و زمین گیاه روئید . (که نسبت « باریدن » به آسمان و « روئیدن » به زمین مجازی است - مترجم .)

اشاعره بقدرتی حادث برای خداوند قائل شده و پنداشته‌اند که خداوند چیزی را پیش از واقع شدن آن نمیداند و علوم خداوند حادث است ولی نه در محلی ، و از مذهب ایشانست : صفاتی که میشود برای دیگران آورد مانند :

شیئی - عالم - حی - نمیتوان برای خداوند آورد که موجب تشبیه میگردد ، بلکه خداوند دارای صفاتی است که دیگران در آن شرکت نداشته باشند مانند : خالق ، فاعل ...

بنا بر این عقیده که اینها دارند بیشتر آنچه در قرآن آورده شده است از اسماء حسنی مانند : رحیم ، عالم ، شاکر ، سمیع ، بصیر ، لطیف ، خبیر و حکیم و غیر آن باطل می‌باشد! و از مذهب آنان است که بهشت و دوزخ پس از آنکه اهلش وارد آن شدند از بین میروند و فنا میشوند هر چه در آنهاست فانی میگردد . تا آنکه جز خدا کسی باقی نمیماند و در این عقیده تکذیب قول خداوند است که میفریاید :

ا کلمها دائم وظلها .. خوراکی بهشت همیشگی است و سایه اش .. (س ۱۳ - ۳۵) و : عطاء غیر مجذوز بخششی نابریده و بیکران س ۱۱ - ۱۰۸ (در باره بهشتیان) و نیز تکذیب قول خداوند است درباره دوزخیان که میفرماید : خالدین فیها همیشه در آن (دوزخ) خواهند بود .

و از عقاید مذهبی آنانست نفی رؤیت خداوند و اثبات خلق کلام ، و ایجاد معارف وسیله عقل پیش از ورود شرع .

مشبهه

واما مشبهه ، بر تشبیه خداوند بمخلوقات و همانند ساختن وی با پدیده‌ها هماننگ میباشد بهمین جهت يك فرقه محسوب شده‌اند ، اگر چه در ایشان در تشبیه تفاوت دارد ، برخی از آنها مشبهه غلات شبعه هستند مانند سبائیه و بیانییه و مغیریه و جناحیه و خطابییه و نصیرییه و اسحاقیه .

و این‌ها مشبهه جسمها همانندمانند که همس و جهیمی که اینها جایزدانسته‌اند که خداوند با بندگان خالص ، ملامسه و مصافحه و معاافه نماید و آنان درد نیا خدا را می‌بینند و او را زیارت مینمایند و او آنها را زیارت میکند تا آنجا که بعضی از آنها گفته است مرا از ریش و فرج معاف دارید و از غیر آن (هر چه میخواهید) به پرسید! و قائل شده است که معبودش جسمی است از گوشت و خون ، و از برای وی اعضاء و جوارحی است از قبیل دست و پا و سر و چشم و زبان و گوش ، و او بالاتهی و پائین پرمیباشد .

و مشبهه گراهیه یاران محمد بن کرام نیز از اینان میباشد ، آنها گروه‌های متعدد هستند و گفتار آنها در تشبیه مختلف است جز اینکه این گفتار بقومی معتبر منتسب نمیشود و آنان اتفاق دارند که خداوند بر عرش خود استقرار یافته و از جانب بالا با آن تماس دارد و بذات خویش بر جهت فوق قرار گرفته و متحرک است و انتقال می‌یابد ، بعضی از ایشان قائل است که

خداوند تمام عرش را فرا گرفته و بعضی گفته‌اند درمقداری از تخت جای گرفته ، و بعضی از آنان گفته‌اند که وی محاذی و برابر تخت قرار گرفته‌است ، بین خداوند و عرش بعدی منتهای است ، بعضی گفته‌اند بعدی غیر منتهای است ، و بعضی از ایشان گفته‌اند او از جمیع جهاتش منتهای است و بعضی از ایشان فقط از جانب تحتانی بثبوت نهایت پرداخته‌اند ، و بعضی از ایشان بطور مطلق نهایت را از وی نفی نموده‌اند .

و اتفاق دارند بر جواز حلول حوادث بذات خداوند ، و پنداشته‌اند که رویداد های حادثه را در ذات خویش فقط مقدر میدارند نه در دیگران ، و واجب دانسته‌اند بر خداوند که بوده باشد نخستین چیزی که آفریده است زنده‌ای که صحیح باشد از وی استدلال ، و گمان کرده‌اند که رسالت و نبوت دو صفتی هستند که بذات پیغمبر پایدارند غیر از وحی و تبلیغ امر خدا و عصمت ، و هر کس این صفات در وی باشد بر خداوند واجب است که وی را بر رسالت فرستد ، و جایز نیست که ویرا از رسالت معزول نماید ، بخلاف مرسل و بزعم آنها از نظر حکمت اکتفای بیک پیغمبر جایز نیست ، و بودن دو امام در یک زمان جایز دانسته‌اند ، و قضاوت نموده‌اند باینکه **علی و معاویه** هر دو در یک زمان امام بودند با این تفاوت که امامت علی موافق سنت و امامت معاویه بر خلاف سنت بوده است ، با وجود این ، اطاعت ویرا بر رعیت واجب دانسته‌اند .

و بزعم آنها ایمان اقراری است که در عالم ذر بوجود آمده مطابق آیه و همان ایمان بطور یکسان در میان تمام خلق غیر از مرتدان باقی است . ایمان منافقان با کفرشان مانند ایمان پیغمبران است ، بجهت برابر بودن همه در این گفتار ، و شهادتین گفتن ایمان نیست مگر آنگاه که پس ارتداد قبول شود ، و تکرار ایمان ، ایمان نیست .

این گروه کافرند نیازی به باطل ساختن مذاهب آنان نیست .

آمدی گفته‌است بفرموده پیغمبر علیه السلام این فرقه‌ها گمراه و سزاوار دوزخند و آنان هفتاد و دو فرقه‌اند بدینقرار : بیست فرقه معتزله قدریه هستند ، و بیست و دو فرقه وابسته بشیعه هستند ، و بیست فرقه خوارج ، و پنج فرقه مرجئه و سه فرقه نجاریه ، یک فرقه مشبهه .

گروه رستگار

و اما گروه رستگار آن هفتاد و سومین گروه است ، این گروه بر همان عقیده و روش است که پیغمبر و خاندان و یارانش بوده‌اند ، (آمدی) گفته است : این فرقه اشاعره هستند ، (مؤلف گوید ولی) من میگویم بلکه آنان فرقه امامیه هستند (که از ایشان است سلمان و مقداد و امثال آنان) مانند ابوایوب انصاری و جابر بن عبدالله و غیر آنان .

چون این گروه همواره بر آن عقیده بوده‌اند که پیغمبر و خاندانش از علی و حسن و حسین و زهراء و حمزه و جعفر ، بر آن بوده‌اند

که با جماع مسلمین خداوند ب محبت و دوستی آنان امر فرموده است .

پس اینان شیعیان ایشان هستند که در گفتار و کردار و مذهب و عقیده‌شان از آنان پیروی نموده‌اند و اینان هستند که هیچکس مانندشان خدا و پیغمبر و امامان را منزّه ندانسته است .

و آنان هستند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در باره‌شان فرموده است : **داگر با آنان تمسك جوئید و برشته دوستی‌شان چنگ در زید هیچگاه گمراه نخواهید شد ، کتاب خدا و خاندان من هستند** .

و فرموده است اینان مانند کشتی نوح هستند که هر کس در آن سوار شد از غرق شدن نجات یافت و فرموده است : « برای آن (رسالت) از شما مزدی نمیخواهم مگر دوستی نزدیکانم ، و در ریشه و شاخه اینان هیچیک از طوایف و فرقه‌ها شرکت ندارند بلکه این خود تنها طایفه مستقلی است فقط پس اینست گروه رستگار چنانکه اولاً گفتیم لیکن اشاعره (که آقای آمدی آنها را گروه رستگار میداند) گمراهانی هستند که تمام زشتیها را بخدا نسبت داده‌اند ، (و همچنین بعقیده آنان) بندگان را با ایمان آوردن فرمان داده است و خود از آنان کفر میخواید ، و آنان را از گناه باز داشته است و خود از آنان گناه میخواید ، و گفته‌اند وی عالم به سبب علمی است و همچنین باقی صفات او ، (یعنی علم و سایر صفات ثبوتیه وی زائد بر ذات اوست) .

و خاندان پیغمبر را دوست نداشته و آنها را نشناخته و بر آنها کسی را مقدم داشته‌اند که با آنان برابر نیست و نزدیک به آنان هم نمی‌رسد بلکه با ایشان کار زار کردند و ایشان را کشتند . و گفته‌اند که خداوند کارهای زشت انجام میدهد و در واجبات اخلال مینماید و پیامبران معصوم نیستند ، و بعضی از آنها گفته‌اند که پیغمبران از گناهان کبیره معصوم و خویشان دار نیستند . و علمای ما کتاب هائی دارند که اعتقادات زشت و گفتار اشتباه آنها را ذکر نموده‌اند ، و شیخ **ما جمال الدین بن مطهر** از متأخرین در این باره کتاب **سلطان** را نگاشته است هر کس دوست دارد که بر اعتقادات امامیه اطلاع یابد و بداند چگونه خدا و پیغمبران و امامان از خاندان پیغمبر ، علیهم السلام را منزّه و پاک میدارند این کتاب را بخواید و نگاه کند تا بردستی اعتقادات امامیه و راه نیکو و پیرویشان از خاندان پیغمبر که اشاعره آنان را نشناخته‌اند و حال آنکه پیروی و دوستی و بزرگداشت و گرامی داشتن‌شان امر شده‌اند ، و همچنین بر نادرستی عقیده اشاعره و عقاید زشتشان آگاهی یابد .

آمدی اشعری گفته است : پس اگر گفته شود که حکم اهل بدعت و پیروان هوی و هوس از فرقه‌ها چنین باشد که اهل هلاکت ، و در آخرت دوزخی هستند پس در دنیا حکمشان چیست ؟ میگوئیم مسلمانان در این باره اختلاف نموده‌اند ، از اشعری و شافعی و ابوحنیفه نقل شده که مخالفان حق از اهل قبله مسلمانند تا آنجا که از شافعی نقل شده که گفته است شهادت هیچیک از اهل قبله را که اهل هوی و عقاید باطله هستند رد نمیکنیم مگر شهادت خطایه را که معتقدند که ب نفع دوستانشان علیه دشمنان شهادت دروغ و باطل هم جایز است ، و از علمای

ما کسانی هستند که آنانرا تکفیر نموده اند .
اما قدریه که پیغمبر علیه السلام فرموده است قدریه
گبرهای این امت هستند .

میگویم : منظور از قدریه اشاعره هستند که قدرت را از
بنده سلب نموده و او را بمنزله جمادی فرض نموده اند و اما
امیرالمؤمنین مرتضی علیه السلام آنرا در کتاب نهج البلاغه ذکر
نموده است و همچنین فرزندان بزرگوارش ، پیشوایان معصوم
علیهم السلام یادآوری فرموده اند . و بگمراهی تمام فرقه ها و
گروه ها غیر از امامیه قائل شده اند ، و این اخبار بطریق منقول و
متواتر از آنان بما رسیده است که در کتاب های ما و کتابهای
علمای ما با برهانهای عقلی و دلائل نقلی ذکر شده است (آمدی اشعری)
گفته است : و بگفته آنها که بخلقت قرآن عقیده دارند و نیز بجهت
انکارشان که پروردگار مرید جمیع کائنات هستیهاست ، و بجهت
انکار آنها رؤیت (پروردگار) را .

میگویم : آنچه بدان معتقد گشته اند حق است . ولیکن
قدریه که مجوس این امت هستند ، قدریه هستند که قائل به
جبرند و میگویند بنده قدرتی ندارد و خداست که افعال را از
زنا و کفر و بدکاریها در ایشان آفریده سپس براین گناهان
عذابشان مینماید ، حال اینکه این کار لایق حکیمی نیست که او
بخشنده ترین بخشنده هاست .

(آمدی) گفته است و اما شیعه بخاطر آنکه صحابه را
تکفیر مینمایند .

میگویم : شیعه همه صحابه را تکفیر نکرده است بلکه تنها
کسانی را تکفیر نموده که با نصوص خفی و جلی مخالفت ورزیده ،
و بنا بودی و از بین بردن آن کوشیده و برخلافه منصوص پیغمبر
دیگری را مقدم داشته و دشمنی با خاندان پیغمبر را آشکار نموده اند ،
ولی با صحابه دیگر مانند : ابوذر ، سلمان ، مقداد ، عمار ،
وخزیمه ، جابر بن عبدالله ، ابویوب ، عباس و فرزندان و صحابه
دیگر رضوان الله علیهم که بشمار نیایند ، شیعه با آنها دشمنی ندارد
و مخالفتی نمینماید .

(آمدی) گفته است و **خوارج**
میگویم اما خوارج کفر آنها برای اینست که علی را
تکفیر نموده اند ، و حال آنکه قرآن و پیامبر بپاکتی و ایمانتش
شهادت داده اند و او از اهل بهشت است و پیامبر (ص) درباره اش
سخنانی گفته است که درباره هیچیک از صحابه فرموده است :
او را برادر خود قرار داده ، و جز در خانه علی ، همه درهای
خانه های صحابه را که بمسجد راه داشت بست و فرمود : «تو برای
من مانند هرونی برای موسی با این فرق که (هارون پیغمبر
بود) و پس از من پیغمبری نخواهد بود . و فرمود : «هر کس که
من مولای او هستم علی هم مولای اوست» . و فرمود : «من شهر علم
و علی دروازه آنست .»

و فرمود : «علی از همه شما بدآوروی عالم تراست» . بسیاری
از اخبار دیگر ، که در فضائل علی علیه السلام بمارسیده است هیچکس
چنین افتخاری ندارد که باوی نزدیک شود . و فرموده خداوند
والا : «فقط ولی شما خداست و پیامبرش و آنان که ایمان آورده ...»

و آیات دیگری که باجماع مسلمانان درباره وی نازل
شده است . هر کس بخواهد فضائل علی را بشمارد مانند کسی
است که بخواهد دانه های باران و ذرات موجودات را بشمارد
پس تکذیب فضائل علی تکذیب خدا و رسول است و تکذیب کننده
خدا و پیغمبر کافر است .

و **مشربه** بداشتن این عقیده که خدا جسم است . و آنها
جسم را می پرستند و جسم غیر خداست . پس کفر است .
و اما استاد **ابو اسحاق** گفته است کسیکه مرا تکفیر نماید
تکفیرش میکنم و گرنه ، نه .

آمدی اشعری گفته است : که مختار ما اینست که برای
اینمطلب باید تفصیل قائل شد باینطریق که اگر عقایدشان از
بدعتهای گمراه کننده و گفتار مهلکه باشد که بازگشتش باعتقاد
بوجود خدائی غیر خدا و یا حلول خدا در بعضی از اشخاص باشد ؛
و یا بانکار رسالت محمد و بد گوئی وی منجر شود مانند معتقدات
فرقه های **فرائیه** و **ذمیه** و یا به روا شمردن چیزهای حرام
و اسقاط واجبات شرعی و انکار آنچه پیغمبر آورده مانند قول
جناحیه و **خطابیه** و **اسماعیلیه** ، منجر گردد در تکفیر آنان
میان مسلمانان خلاقی نیست . میگویم : این حق و صحیح
است ولی غیر از آنچه بدان اشاره کردیم مانعی ندارد که
گوینده و معتقد آنان بدعت گذار باشد و کافر نباشد ، و این
چنانست که ایمان منوط بامری باشد غیر از تصدیق بخدا و
رسول و آنچه رسول از جانب خدا آورده است . از شناختن مسائلی
که اختلاف است در آن از اصول دینان ، بر پیغمبر واجب خواهد
بود مردم را بشناسائی آن طلب کند و از چگونگی اعتقادش
بحث نماید چنانکه واجب است بر پیغمبر که از مردم شهادتین
بخواهد و از اعتقاد بشهادتین و کیفیت آن بحث نماید ، با علم
بآحاد عرفان چیزی از آن در زمان وی جاری نگشته است ،

و هر کس را در نظر استدلال گامی پایدار نباشد به آحاد
این مسائل آشنا نبوده و عالم بآن هم نباشد ، دانسته شد که
این از مواردی است که پایه دین متوقف بر آن نبوده و صحابه
و تابعین بر آن رفته اند و آنچه را شرط در ایمان نباشد و نه ایمان
بر آن متوقف باشد پس جهل و ندانستن آن کفر نیست ، و اما قول
پیغمبر **اگر مصلی الیه و آله : القدریه مجوس هذه الامة**
قدریان مجوس این امتند ، خبر واحد است و باخبر احاد کفر
ثابت نمیکردد .

و قول باینکه آنان منکر صفات شده اند بطور مسلم معلوم
نیست که هر کس منکر صفات باشد کافر گردد زیرا آن ادعائی است
که گفته آنان محل نزاع و اختلاف است ، زیرا ایشان نسبت بخداوند
جاهل هستند میگوئیم یا بطور مطلق جاهل هستند ، یا از راهی
فقط ، اول یعنی جهل مطلق ممنوع است ، زیرا هیچیک از اهل
قبله بخداوند متعال جاهل نیست و دومی مسلم است لیکن ماتسلیم
نمی شویم که آن موجب تکفیر شود ، و اگر موجب تکفیر شود
پوشیده نماید که علمای ما نیز در صفات زائده اختلاف ورزیده اند
بنابر آنچه ما از صفات اثبات نمودیم ، پس لازم میآید که هر کس
صفات زائده را انکار نماید کافر باشد ، و در این مورد که گفته

است اینان با اجماع امت مخالفت نموده‌اند که افعال خداوند بهتر است از افعال بندگان ما تسلیم نمی‌شویم که بطور مطلق مخالف هر اجماعی کافر باشد به‌مینجهت اگر کسی عقیده داشته باشد که پروردگار من دیدنی و مرئی نیست بنا باجماع، وی کافر نیست اگر چه امت فرضاً بر این عقیده اجماع نمایند که خدا دیدنی است!

میگوییم ما تسلیم نمی‌شویم که ملت بر مرئی بودن خداوند، اجماع دارند، زیرا چگرنه این اجماع مسلم می‌گردد؛ و حال آنکه شیعه که خلقی بسیار هستند کران تا کران را پر کرده و دارای متکلمانی هستند قتیپانی دارند، محدثان و خطیبان و شاعرانی دارند، و معتزلیان گروه بزرگی هستند و فضلائی دارند. و تمامی حکمای اسلام و فلاسفه اجماع نموده‌اند که وی (خداوند) دیده نمی‌شود، او مانند خردها و جانها از ماده مجرد است و هرگز روبرو یادر حکم مقابل و روبرو نگردد که دیده شود، و هر چه دیدنی باشد لازم است که در مکان باشد و هر چه در مکان آید جسم است، (پس خداهم دیدنی نیست که جسم باشد)

و اینکه گفته است اینان عقیده دارند که قرآن مخلوق است، اینرا هم بطور مسلم قبول نداریم که هر کس چنین عقیده‌ای دارد کافر باشد و قول پیغمبر علیه السلام «من قال بان القرآن مخلوق فهو کافر» هر کس بگوید قرآن مخلوق است کافر است خبر واحد است و با خبر واحد کفر ثابت نمی‌گردد، بر فرض که با این خبر واحد تکفیر گوینده ثابت گردد، باید دید چه وقت کافر می‌گردد؟ آیا در آن صورت که منظورش از مخلوق بودن بمعنی پدیده و نو یا مخلوق بمعنی ساختگی و دروغ باشد؟

نخستین، ممنوع و دومین مسلم است، و هیچیک از اهل قبله نمی‌گویند قرآن مخلوق است باین معنی که ساختگی و دروغ باشد. و گفتار مرید بودن پروردگار را بجمیع ممکنات انکار نموده‌اند. این را نیز ما تسلیم نخواهیم شد که کفر است. **و گفته آنها که:** ایشان در «ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن» با اجماع مخالفت نموده‌اند، فقط در سورتی صحیح است که حرف «ما» نص در عموم باشد، و چنین نیست، پس اگر نص در عموم باشد نهایت آن مخالفت اجماع است، در اینجا هم تسلیم نمی‌شویم که آن بطور مطلق کفر باشد.

و قول باینکه آنها منکر رؤیت شده‌اند مسلم است لیکن ما مسلم نمی‌شماریم که انکار رؤیت کفر است و درباره گفتار خداوند: «بل هم بقاء ربهم کافرون» که از انکار رؤیت کفر لازم می‌آید اگر منظور از لقاء رؤیت باشد که آن هم مسلم نیست، بلکه ممکن است منظور و مراد از آن ثواب و عقاب پروردگارشان باشد نه رؤیت و دیدن پروردگارشان، و هیچیک از اهل قبله منکر

آن نیست.

و قول باینکه ثابت نموده‌اند «معدوم» «شیئی» است، ما مسلم نمی‌داریم که آن کفر باشد بلکه کفر آنست که به قدیمی بودن «عرضها» و «جوهرها» عقیده مند بودن، و از عقیده مند بودن به قدمت ثبوت آنها «قدمت وجود» لازم نمی‌آید، زیرا نزد ایشان ثبوت اعم از وجود است.

گفته است: و اما تکفیر روافض و خوارج از آنجهت که بعضی صحابه را تکفیر می‌کنند، اینهم دعوائی است که گفتارشان محل نزاع است باینکه آنها خدا و پیامبرش را تکذیب کردند، از آن لازم می‌آید با اعتقاد باینکه آنها که تکفیر شده‌اند از جانب خدا و پیامبرش تزکیه شده باشند. و چنین نیست و آنچه درباره بعضی از صحابه وارد شده است از کسانی که حکم بتکفیر آنها کرده‌اند، و مخالف اخبار آحاد تکفیر نمی‌گردد. و بر فرض این که اخبار متواتر باشد تکذیب و کفر در حق هر دو لازم می‌آید هر گاه آن اخبار قابل توجیه و تأویل نباشد، و هر گاه بتأویل رود ما تکفیر را برای کسانی که برخی از صحابه را تکفیر نمایند مسلم نمی‌داریم، بنا بر این پس چرا گفتید تکفیر آنان بعضی از صحابه را بدون تأویل است؟! و راه تأویل اینست که آنچه در حق آنان وارد شده به شرط سلامت عاقبت هم غیر معلوم است و گرنه صحابه همه از کفر معصومند و هیچ گوینده‌ای هم آنرا تکفیر است.

امامین میگوییم شیعه امامیه هیچیک از صحابه را تکفیر نکرده‌اند و فقط فسقهای بعضی را گفته‌اند و آنها هم کسانی بوده‌اند که بانس بخلافت درباره علی مخالفت ورزیده‌اند، مانند کسانی که خود را بروی مقدم داشتند و حقش را غصب کردند: چنان که علی علیه السلام در مقامات بی‌شماری فرموده است که آنان امامت را غصب کردند و من همواره مظلوم بودم، از آغاز در گذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حقم غصب شده است، دیگران را بر من برتری دادند چنانکه موافق و مخالف از وی نقل نموده‌اند. و در این باره کتابهای تصنیف شده و مهدبی دارند، و کتاب نهج البلاغه و غیر آن از سخنان امیر المؤمنین علیه السلام و گفتار فرزندانش امامان یازده گانه علیهم السلام از آن پسر است، و تکذیب آنرا جز بر مکاره و عناد حمل نتوان کرد.

و در صحیح مسلم و بخاری و غیر آنهاست که فاطمه (دختر پیغمبر علیهما السلام) در گذشت و از شیخین (ابوبکر و عمر) ناراضی بود. و اما در مورد اصحاب جمل و سفین امامیه نیز مانند سنیان به فسق آنان قائل هستند و بعضی بکفر آنان قائل شده‌اند بمنطوق این حدیث که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: «جنگ با تو جنگ با من و صلح با تو صلح با من است» و هر کس با پیغمبر بجنگد کافر است.

و اما خوارج کافرند زیرا آنچه از ضروریات دین پیامبر علیه السلام است وا گذاشته اند ، و با علی جنگیده اند ، و نیز دلیل دیگر بر تکفیر خوارج اجماع اهل بیت بر تکفیر ایشان است و اهل بیت پیغمبر (س) که از پلیدیها پاکند (و آیه تطهیر درباره شان نازل شده است) اجماعشان حجت است . و گفتارشان که امت اجماع دارند بر این که هر کس یکی از صحابه را تکفیر نماید کافر است ، میگوئیم با تاویل یا بدون تاویل ؟ که اولی ممنوع و دومی مسلم است ، پس چرا گفتند رافضیان بدون تاویل بعضی صحابه را تکفیر مینمایند ؟ و قول پیغمبر علیه السلام که هر کس برادر مسلمانش بگوید ای کافر ! کفر یکی از آن دو آشکار شده است از اخبار احاد است و در تکفیر نمی توان بدان دلیل آورد ، و بر فرض این که خبر متواتر باشد مشکل است بتوان آنرا حمل بظاهر کرد . بهمین جهت اگر کسی به شخصی که درباره اش مظنون باشد که متمایل بعقیده ایست که خدا را جسم میداند بگوید ای کافر ، هیچکدام از آن دو نفر کافر نمیکردند ، بناچار باید آنرا تاویل کرد . گفته است اما تکفیر مشبه فقط در صورتی لازم می آید که اگر بگویند خداوند جسمی است مانند اجسام ، و چنین نیست میگوئیم مشبه بطور آشکار گفته اند که خداوند جسمی است مانند اجسام از خون و گوشت و اندام ، بنا بر این حق اینست که مجسمه کافرند زیرا آنها را لازم می آید که خداوند پدیده و محدث و برای وی آفریننده ای باشد ، و این کفری آشکار است ، و آنچه را یاد آوری نمودید که بنده فاعل پیشه ها و کارهای خود نیست ، و همچنین از اثبات صفات تا آنجا که منجر با خلل در شناسائی این امور گردد . گویند که بنده را در انجام کارها و افعال خود غیر فاعل بدانند و معتقد با اثبات صفات باشد . کافر میگردد پس شما هم کافرید و بیان آن چنین است کسیکه بگوید بنده غیر ...

حواشی مترجم :

۱- کلاله ، اعیاء ، من لا ولد له ولا والد . ما لم یکن من النسب لحمأ او ما خلا الوالد والولد .

۲- در اعلام منجده آمده ، که جبائی (بکسر جیم) نام بعضی از علماء است که از ایشان است ، ابوعلی که در جبه (خوزستان) متولد شده و از معتزله است ، وی استاد اشعری است ، در ۹۱۶ وفات یافت ، و ابو هاشم عبدالسلام ، پسر ابوعلی است و مشهور تر از وی میباشد ، و فرقه های جبائیه ، بهشمیه یا ذمیه از معتزله بوی منتسب میباشند .

چنانکه اشاره شد . ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری از اعقاب ابوسعی اشعری و در آغاز از شاگردان ابوعلی جبائی بود و بمذهب معتزله پرورش یافت ولی در سن چهل سالگی از آنان کناره گرفت ، و بمبارزه و مخالفت علیه آنان برخاست و مناظراتی میان آنان صورت گرفت ، از جمله یکروز ابوالحسن اشعری پرسید : در باره سه نفر که اولی مؤمن و دومی کافر و سومی کودک باشد چه میگوئی ؟

جبائی پاسخ داد :

مؤمن از اهل درجات و کافر اهل درکات و کودک اهل نجات است . اشعری گفت :

اگر کودک پس از مرگ بخواهد بر تبه اهل درجات ارتقاء یابد میتواند ؟

جبائی پاسخ داد :

نه ؛ بلکه بوی گفته میشود که مؤمن بخاطر طاعت باین درجات رسید و ترا مانند آن نیست . اشعری گفت :

اگر بگوید تفسیر از جانب من نیست اگر مرا هم زنده میگذاشتی مانند مؤمن طاعت بجای میآوردم .

جبائی پاسخ داد :

خداوند میفرماید : من میدانستم که اگر باقی میماندی معصیت میکردی و مجازات میگشتی ، صلاح ترا رعایت کردم ، و پیش از آنکه پسن تکلیف رسی ترا میراندم . اشعری گفت :

پس اگر کافر اعتراض نماید که چنانکه حال او را دانستی حال مرا هم که میدانستی چرا مصلحت مرا مانند کودک ، رعایت نکردی ؟ ! (یعنی تو که میدانستی اگر بزرگ شوم کافر میشوم چرا در کودکی مرا نمیرانیدی ؟)

جبائی ساکت شد و جوابی نداشت .

تاریخ المذاهب الاسلامیه تألیف محمد ابوزهره صفحه ۲۰۶ - بیان الادیان ص ۴۹۹

۳- دربار عبدالله سبا و اصولا در وجود وی سخنهاست

۴- پسر عبدالله بن جعفر طیار